

سخن می‌گوید. سوم اینکه، متن‌های مورد نظر همانند دیگر نوشته‌های کانت - اغلب به گونه‌ای پیچیده نگاشته شده است. چهارم اینکه، فهم درست این متن‌ها، بی‌آشنایی لازم با دگرگونی‌ها و رخدادهای تاریخی روزگار کانت، چه در گستره اروپا و چه در سرزمین پروس، ناممکن است. پنجم اینکه، متن‌های یادشده در دورانی پدید آمده که تنگناها و خطرهای گوناگون سیاسی و اجتماعی فراروی اندیشموران بوده است. دگرگونی‌های سرزمین پروس بویژه پس از درگذشت فریدریک بزرگ و روی کار آمدن فریدریک ویلهلم دوم، این اندیشموران از جمله کانت را به حزم و احتیاط در طرح و انتشار آراء خویش واداشت. از این رو، تنگی فضای حاکم بر سرزمین پهناور پروس، بر متن‌های سیاسی کانت اثر گذاشته و بر پیچیدگی و دشواری آنها افزوده است. ششم اینکه، برخی اندیشه‌های سیاسی کانت در متن‌های غیرسیاسی او در چارچوب بخشها، عبارتها یا جمله‌هایی پراکنده، فراهم آمده است. برای نمونه، می‌توان به مطالب مندرج در بخش «دپالکتیک فرارونده / استعلایی» (Transcendental Dialectic) از نقد خرد ناب و موضوع جنگ در نقد نیروی دلتوری و موضوع‌های آزادی و شورش در دین در حدود خردتها اشاره کرد. ویژگی‌های ششگانه متن‌های سیاسی کانت، آشکارا از دشواری‌ها، پیچیدگی‌ها و خطرپذیری‌های پژوهش علمی و روشمند در باب فلسفه سیاسی کانت حکایت می‌کند.

متن‌های سیاسی کانت که برای نخستین بار در آغاز دهه ۱۹۷۰ از زبان آلمانی به انگلیسی برگردانده شد و این فیلسوف بزرگ را آرام آرام در کشورهای انگلیسی زبان و به دنبال آن در دیگر کشورهای جهان بعنوان يك فیلسوف سیاسی شناساند، بدین قرار است:

۱. «معنای تاریخ کلی همراه با مقصدی جهان شهری» (۱۷۸۴)
۲. «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟» (۱۷۸۴)
۳. «بازنگری اندیشه‌های هر در باب فلسفه تاریخ بشر» (۱۷۸۵)
۴. «حدسهایی در باب آغاز تاریخ بشر»

هر چند در مکتب فلسفی ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فلسفه نظری، فلسفه اخلاق و فلسفه زیبایی‌شناسی و غایت‌شناسی جایگاهی بلند و اهمیتی فراوان دارد، اما کانت از اندیشیدن و نوشتن در باب فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ فارغ نبوده است. فلسفه نقادی کانت به طور عمده در سه اثر گرانتینگ نقد خرد ناب (۱۷۸۱)، نقد خرد عملی (۱۷۸۸) و نقد نیروی دلتوری (۱۷۹۰) بازتاب یافته است، اما او به جای فراهم آوردن نقد چهارم درباره فلسفه سیاسی، آراء و اندیشه‌های سیاسی خویش را در چند مقاله کوتاه و بلند یا بخش‌هایی از برخی رساله‌های خود مطرح کرده است.

دلبستگی و اشتغال کانت به سیاست، به آغاز دوره زندگی دانشگاهی وی و سال‌های دهه ۱۷۶۰ بازمی‌گردد اما نوشته‌هایش در باب سیاست و تاریخ، در دو دهه پایانی عمر وی یعنی از شصت سالگی تا هفتاد و چهار سالگی (شش سال پیش از مرگ) پدید آمده است. این دوران، یکی از برشهای تاریخی پر حادثه و اثرگذار در زندگانی کانت است. از يك سو چند سالی از انقلاب آمریکا (۱۷۷۶) سپری شده بوده و از سوی دیگر، انقلاب بزرگ فرانسه (۱۷۸۹) فراروی کانت قرار داشته است. افزون بر این دو، موضوع روشنگری، اندیشموران را به جنبش و تکاپوی اندیشگی واداشته بود و جامعه فئودالی و نیمه فئودالی اروپای قرن هجدهم، در حال گذار به سوی نظام سرمایه‌داری بود و کشاکش و نبرد میان برخی کشورهای اروپایی به چشم می‌خورد.

مقاله‌ها و رساله‌های کانت در باب فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ، از نگاهی متن‌شناسانه دارای ویژگی‌های زیر است: نخست اینکه، در مواردی سرشار از موضوع‌هایی است که اینجا و آنجا تکرار می‌شود. دوم اینکه، در بسیاری از متن‌ها، موضوع‌های گوناگون مطرح می‌شود. برای نمونه، کانت در مقاله «نظر و عمل»، از حق، قانون، گونه‌های زمامداری، ویژگی‌های شهروند، رأی اکثریت، رد نافرمانی و شورش، آزادی بیان و قلم، فلسفه تاریخ، نفی حکومت جهانی، اثبات فدراسیون دولتها و زمینه‌ها و پیامدهای جنگ

بنیادها و آموزه‌های فلسفه سیاسی کانت*

نوشته دکتر سیدعلی محمودی

۵. «جهت گیری در اندیشیدن چیست؟»

۶. «درباره این گفته عادی؛ ممکن است این

[موضوع] در نظر درست باشد، اما در عمل کاربرد

نداشته باشد» («نظر و عمل») (۱۷۹۳)

۷. «صلح پایدار: یک طرح فلسفی» (۱۷۹۵)

۸. مابعدالطبیعه اخلاق (۱۷۹۷)

۹. کشاکش دانشکده‌ها (۱۷۹۸)

هدف از فراهم آوردن این نوشتار، پژوهش در

فلسفه سیاسی کانت بر شالوده فلسفه نظری و

فلسفه اخلاق وی و بر زمینه رویدادهای مهم

اجتماعی و سیاسی در اروپای قرن هجدهم و بویژه

سرزمین پروس است. افزون بر فهم، تحلیل،

بازسازی و ارزیابی فلسفه سیاسی کانت، کوشش

صاحب این قلم معطوف به اثبات چهار فرضیه زیر

است:

۱. اندیشه‌های سیاسی کانت بر شالوده فلسفه

نظری و فلسفه عملی او استوار است.

۲. اندیشه‌های سیاسی کانت در مولودی

دارای ناسازگاری و تناقض است.

۳. اندیشه‌های سیاسی کانت در مولودی فاقد

عینیت و کلیت است و زیر تأثیر رخدادها و

دگرگونی‌های اروپا در قرن هجدهم قرار دارد.

۴. اندیشه‌های سیاسی کانت به علت

پراکندگی و عدم پیوستگی و انسجام، روی هم

دارای ویژگی‌های لازم بعنوان «نظریه حکومت»

نیست.

روش ترکیبی یا سه‌گانه که در مراحل این

پژوهش به کار گرفته شده، دارای ارکان «متن و

زمینه: فهم تفسیری»، «تحلیل مفهومی» و «ارزیابی

انتقادی» است. روش حاضر، از نظم منطقی

برخوردار است؛ به این معنی که ابتدا از شناخت

زمینه و نسبت متقابل میان «متن» و «زمینه» آغاز

می‌شود، سپس مفاهیم متن در بر تو تحلیل به ایضاح

دست می‌یابند و سرانجام با ارزیابی انتقادی، مفاهیم،

آموزه‌ها و ساختارها، بر بنیان فلسفه نقاد کانت

سنجیده می‌شوند.

نخستین بخش این پژوهش به «خرد نظری»

کانت اختصاص یافته و بنیادهای اصلی فلسفه

نقادی کانت را در بر می‌گیرد. سرزبندی

گستره‌شناسایی و ارزیابی آن، منطبق فرارونده،

ایده‌های فرارونده شامل: روان، جهان و خدا،

روش‌شناسی خرد ناب، جزم‌اندیشی و شک‌گرایی،

جهان‌ذات‌های به خودی خود (Noumenon) و

جهان‌پدیدارها (Phenomenon)، و مفهوم‌های

پیشینی (A Priori) و پسینی (A Posteriori)، از

شالوده‌های اصلی فلسفه سیاسی کانت به‌شمار

می‌آید.

شالوده دیگر فلسفه سیاسی کانت «خرد عملی»

یعنی فلسفه اخلاق اوست. کانت در فلسفه اخلاق،

مرزهای اخلاق سوداگر و اخلاق وظیفه‌گرا و

کاربردهای «بایسته تأکید» (امر مطلق / حکم

تجزیی) (Categorical Imperative) را ترسیم و

تشریح می‌کند. افزون بر این‌ها، کانت به تبیین

جایگاه ذات خردمند در «قلمرو غایات»

(Kingdom of Ends) می‌پردازد که صورتی مثالی

از یک نظام اجتماعی-سیاسی ایده آل است. کانت در

فلسفه اخلاق، از اصلهای خردناب عملی، از اراده،

آزادی و دیالکتیک خرد سخن می‌گوید و در باب

آزادی فرارونده، نامیرندگی روان و هستی‌خداوند،

آراء و آموزه‌های تازه خویش را به میان می‌آورد.

تعریف و ترسیم مرزهای میان الزام، حق و قانون از

دیگر موضوع‌های بنیادین فلسفه اخلاق کانت

است. آنچه در قلمرو فلسفه اخلاق کانت جنبه

محوری و فراگیر دارد، تلقی و تعریف او از انسان به

مشابه غایت ذاتی و به خودی خود است. انسان

شیئی، وسیله و ابزار نیست که از سوی کسانی به کار

گرفته شود تا به خواسته‌ها و هدف‌های خویش

دست یابند. انسان خود غایت خویش است، از

حقوق ذاتی و پیشینی برخوردار است و شرافت و

کرامت وی، به هیچ وجه نمی‌تواند و نمی‌باید

وجه‌المصالحه خواسته‌های سوداگرایانه واقع

گردد.

فلسفه سیاسی کانت بر دو شالوده فلسفه نظری

و فلسفه اخلاق وی نهاده شده است. به بیان دیگر،

«فلسفه سیاسی» کانت همانند ساختمانی برافراشته

و شکوهمند، بر دو بنیاد «خرد نظری» و «خرد

عملی» استوار گشته است. البته کاربرد خرد

نظری، خرد عملی، به این معنی نتواند بود که

خردهای گوناگون وجود دارد. همان گونه که کانت

در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق به روشنی یادآور شده،

○ آنچه در فلسفه اخلاق

کانت جنبه محوری و فراگیر

دارد، تلقی و تعریف او از

انسان است. انسان شیئی و

ابزار نیست که از سوی

کسانی به کار گرفته شود تا به

خواسته‌ها و هدف‌های

خویش دست یابند. انسان

خود غایت خویش است، از

حقوق ذاتی و پیشینی

برخوردار است و شرافت و

کرامت وی به هیچ وجه

نمی‌تواند و نمی‌باید

دستمایه خواسته‌های

سودگرایانه قرار گیرد.

خرد در فرجام کاری یکی بیش نیست. این گونه بخش‌بندیها، صرفاً نشانگر مصداق‌های متفاوت خرد است.^۲

اکنون به گونه‌ای فشرده به ترسیم ابعاد و زوایای گوناگون فلسفه سیاسی کانت می‌پردازیم که در متن پژوهش حاضر در دوازده فصل، بازسازی، تبیین و تحلیل شده است. پس از آن، به آزمون و اثبات فرضیه‌های چهارگانه یادشده خواهیم رسید.

آموزه‌های خرد ناب سیاسی

۱. انسان، طبیعت و تاریخ

در فلسفه تاریخ کانت، انسان بعنوان فرد، موجودی میراست، اما نسل بشر باقی می‌ماند، تواناییهای خویش را از تقاضای می‌بخشد و به رشد و پیشرفت دست می‌یابد. انسانها در بهینه طبیعت، هدفهای خود را دنبال می‌کنند. بر خورد منافع میان انسانها به مخالفت و ستیزه می‌انجامد. اما در فرجام کار، انسان به سوی نظم اجتماعی و حکومت قانون می‌شتابد. انسان موجودی است با ویژگی «جامعه‌پذیری غیر اجتماعی» (Unsocial Sociability)، به این معنی که از یک سو به آمیختن با دیگر انسانها تمایل دارد، اما از سوی دیگر، در برابر جمع دست به مقاومت می‌زند و این کار را تا مرز تجزیه و انحلال جامعه دنبال می‌کند. انسان با دستمایه «احترام»، «قدرت» و «ثروت»، در میان افرادی که نه می‌تواند وجودشان را تحمل کند و نه از نبودشان درگذرد، بر مدار جامعه‌پذیری به سوی فرهنگ، تمدن و هنر روی می‌آورد و بر پایه خردمندی، نظم مدنی را پذیرا می‌شود.

کانت نظم طبیعت را دارای مقصود و غایت می‌داند و در چشم‌انداز تاریخ آینده، درخشش امیدهای بزرگتر را مشاهده می‌کند. انسان به یاری خرد، به شایستگی اخلاقی دست می‌یابد و با هموعان خویش به هم‌آهنگی می‌رسد و درمی‌یابد که باید به مثابه غایت ذاتی و به خودی خود، پذیرفته شود و هرگز بعنوان ابزار و وسیله به کار گرفته نشود. انسان پس از عبور از گذرگاه غریزه، گام در گستره آزادی می‌گذارد و در این فرایند، خرد راهنما و راهبر اوست. البته کانت با آرزوها و انگیزه‌های بشری سر جنگ ندارد، اما معتقد است

که جایگاه واقعی انسان، باغ ملکوت اخلاق و فرهنگ است.

کانت از سه رهیافت تجربی در باب فهم و تبیین تاریخ سخن می‌گوید: نخست اینکه، نسل بشر پیوسته سیر قهقریایی دارد و به راه زوال و نابودی می‌رود. دوم اینکه، نسل بشر پیوسته در حال پیشرفت و بهبود است. سوم اینکه، نسل بشر در ایستایی و رکود به سر می‌برد.^۳ کانت با رد این سه رهیافت و با یادکرد واقعیت گره خوردگی تاریخ و تجربه در بستر زمان، به جستجوی اصلی خارج از قلمرو تجربه بر می‌خیزد. کانت می‌اندیشد که در تاریخ انسان، یک غایت طبیعی در کار است که نسل بشر را به سوی کمال و پیشرفت سوق می‌دهد. درست است که ایده غایت‌مندی تاریخ را در قلمرو آزمون ممکن نمی‌توان نفی یا اثبات کرد، اما فهم تاریخ بدون این ایده ناممکن است. از دیدگاه کانت، سه مقوله خرد، آزادی و اخلاق، نقش آفرینان تاریخ بشرند که فرایند رفتارها و رویدادهای تاریخی را به سوی علت غایی سوق می‌دهند.^۴

۲. خرد، اخلاق و سیاست

در فلسفه کانت، خرد مرزهای دانش بشری را تعیین می‌کند، کردار اخلاقی انسان را ممکن می‌سازد و مآز از افتادن در دوزخ تعصبات کور، جزم‌گرایی و خرافات باز می‌دارد. خرد پیرو قانون خود بنیاد خویش است و از هیچ قانون دیگری پیروی نمی‌کند، اما اگر قانون درونی خویش را نپذیرد، ناگزیر است در برابر قانونهای بیرونی - که غالباً خود کامگان آنها را تحمیل می‌کنند - سر فرود آورد.

از دیدگاه کانت، مفهوم حق سیاسی از کارکردهای خرد انسان است. نقش حق سیاسی در محدود کردن کنشها و واکنشهای بشری، دارای واقعیت عینی و تجربی است، اما حق سیاسی از تجربه به دست نمی‌آید، زیرا تجربه نمی‌تواند به ما بیاموزد که چه چیزی حق است. بنابراین حق سیاسی دارای خاستگاه فراتجربی و پیشینی است. خرد از آنرو که در آزادی شکوفا می‌شود، با خود کامگی در ستیز است. خرد، محکمه‌دواری در باب اندیشه‌ها و آراء گوناگون است. با تعریف اصلهای بنیادین سیاست، خرد بر خطر جزم‌گرایی که خود کامگی را می‌پرورد، پیروز خواهد شد. اما

○ انسان موجودی است با ویژگی «جامعه‌پذیری غیر اجتماعی»، به این معنی که از یک سو به آمیختن با دیگر انسانها تمایل دارد، اما از سوی دیگر، در برابر جمع دست به مقاومت می‌زند و این کار را تا مرز تجزیه و انحلال جامعه دنبال می‌کند.

خرد عملی همساز باشند.^۸

۳. روشنگری: خوددائگیختگی و خوداندیشی

فلسفهٔ سیاسی کانت از روشنگری تأثیر پذیرفت و بر آن اثر گذاشت. دوران روشنگری با دیگر گونیهای اساسی در قلمرو دانش، فلسفه، دین، ادبیات، هنر و سیاست همراه بود. اندیشموران روشنگری بر پایهٔ آزادی، ماهیت دانش و اندیشه‌های انسانی را در برابر پرش و سنجش قرار دادند.

دو انقلاب بزرگ آمریکا و فرانسه - که تا اندازه‌ای بر آیند ایده‌ها و اندیشه‌های دوران روشنگری بود - بر اندیشموران آلمانی اثر گذاشت. کانت با اندیشه‌های سیاسی خود، بویژه آزادی انسان و استقلال فرد در برابر حکومت، پیشگام فرهیختهٔ اندیشموران روشنگری بود و لقب «فیلسوف انقلاب فرانسه» را از آن خود ساخت. البته کانت با نگاهی ژرف بین و سنجشگر به دیگر گونیهای دوران روشنگری می‌نگریست. او در مقالهٔ پر آوازهٔ «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟»، از ماهیت روشنگری بر زمینهٔ تاریخی سخن گفت و دربارهٔ زوایای آن - که خود وی را نیز در بر می‌گرفت - با نگاهی بیرونی به داوری نشست. کانت با قرار دادن انسان و خرد در کانون اندیشهٔ خویش در باب روشنگری، از بیرون آمدن انسان از نابالغی - یعنی ناتوانی در به کارگیری فهم خویش - یاد کرد و از انسان خواست که دلیرانه فهم خود را به کار بندد.^۹

دستیابی به روشنگری با کاربرد خرد در امور عمومی و امور خصوصی به انجام می‌رسد. از دیدگاه کانت، کاربرد خرد در امور عمومی هنگامی رخ می‌نماید که فرد در جایگاه اهل دانش، در برابر جماعت، از خرد خویش بهره می‌گیرد و اندیشه‌ها و داوریهای خود را از راه نوشتن و گفتن بیان می‌کند. کاربرد خرد در امور خصوصی، هنگامی است که فرد در جایگاه اداری یا مدنی، از خرد خویش بهره می‌جوید. در مورد نخست، فرد آزاد است که نظرها و دیدگاههای خویش را عرضه کند، اما در مورد دوم باید فرماتر دار حکومت باشد. با در نظر گرفتن مصداقهای گوناگون، تفکیک میان کاربرد خصوصی و کاربرد عمومی خرد، در بسیاری موارد ناممکن است.^{۱۰}

خرد در کار داوری و سنجش، نیازمند معیارها و میزانهایی است تا به راه خطا در نیفتد و بتواند با استقلال، سیاست را به سوی درستی و دادگری رهبری کند. کانت در اینجاسه قاعده را به میان می‌آورد: نخست، خوداندیشی، فارغ از تعصب و پیش داوری؛ دوم، اندیشیدن از دیدگاه هر فرد دیگر، فارغ از «عادتهای ذهنی»؛ سوم، اندیشیدن به گونهٔ سازگار و بی تناقض.^۵

بر پایهٔ فلسفهٔ سیاسی کانت، میان اخلاق و سیاست ناسازگاری وجود ندارد، زیرا هرگاه اقتدار مفهوم وظیفه را تصدیق کنیم، می‌توانیم به قانونهای اخلاقی عمل نماییم. اخلاق بر بنیاد وظیفه و پیراسته از انگاره‌های سودگرایانه، با سیاست همسو و همساز می‌شود. بنابراین، میان سیاست به معنی بخش کاربردی حق، و اخلاق به معنی بخش نظری حق (یعنی میان نظریه و عمل)، ستیزه‌ای وجود ندارد. ناسازگاری میان سودگرایی و سیاست روی می‌دهد، نه میان اخلاق و سیاست.^۶

دولت کانتی بر زمینهٔ اخلاق وظیفه‌گرا بنیاد نهاده می‌شود و با مصلحت‌گرایی که به نتایج و فرجام کارها می‌نگرد و بر اصول پیشینی استوار نیست، سرسازگاری ندارد. خرد نمی‌تواند مصلحت‌گرایی را پذیرا شود، زیرا در مصلحت‌گرایی، اصول اخلاقی تابع مصلحت‌اند، نه مصلحت تابع اصول اخلاقی. کانت دو شخصیت «سیاستمدار اخلاقی» (Moral Politician) و «اخلاق‌مدار سیاسی» (Political Moralist) را نماد دو مکتب اخلاق وظیفه‌گرا و سودگرا می‌داند. سیاستمدار اخلاقی، اصول سیاسی را در هماهنگی و همزیستی با اخلاق دنبال می‌کند، اما اخلاق‌مدار سیاسی، اخلاق را به صورتی در می‌آورد که مناسب سود و صرفهٔ خودش باشد. سیاستمدار اخلاقی، سیاست را پیرو اخلاق می‌داند، اما اخلاق‌مدار سیاسی، اخلاق را پیرو سیاست می‌داند.^۷

از دیدگاه کانت، یک نظام سیاسی حقیقی، بدون بزرگداشت اخلاق و تکیه بر آن، نمی‌تواند به معنی درست کلمه، گامهایی قابل دفاع بردارد. سیاست به خودی خود هنری بغرنج است، اما بدون اخلاق، به زبور هیچ هنری آراسته نمی‌شود. در فرایند تصمیم‌گیری، گزینه‌های سیاسی باید با آموزه‌های

○ انسان‌پادستمایه
«احترام»، «قدرت» و «ثروت»، در میان افرادی که نه می‌تواند وجودشان را تحمل کند و نه از نبودشان درگذرد، بر مدار جامعه پذیرد، به فرهنگ، تمدن و هنر رومی‌کنند و بر پایهٔ خردمندی، نظم مدنی را پذیرا می‌شود.

ندارد با خود کامگی به مرزهای اندیشه دست اندازی کند.^{۱۴}

در نگاه کانت، آزادی با اخلاق و خرد پیوند می‌یابد. انسان آنگاه آزاد است که بر پایه قانون اخلاقی رفتار کند. هم‌آوایی الزام نسبت به اخلاق و الزام نسبت به قانون در انسان، ارتباط بنیادین میان اخلاق و خردمندی را نمایان می‌سازد. از آن‌رو که اندیشه جنبه درونی دارد، از مانع‌های بیرونی آزاد است. بنابراین، ممکن است یک قدرت برتر بتواند آزادی بیان و قلم را محدود یا ممنوع کند، اما هرگز نمی‌تواند جلوی آزادی اندیشه را بگیرد.^{۱۵} آزادی اندیشه تابع نظارت بیرونی نیست، اما اگر از قانون خود بنیاد خرد پیروی نکند، آنگاه که از رهگذر بیان و قلم نقاب از چهره خود برمی‌گیرد، ممکن است مجبور به سر فرود آوردن در برابر نظمی آهنین شود که اندیشه‌سوز و آزادی برانداز است.^{۱۶}

از دیدگاه کانت، انسانها از يك سو برابر آفریده شده‌اند و از سوی دیگر از رهگذر استعداد، مهارت و نیک‌بختی می‌توانند به جایگاه دلخواه و شایسته خویش دست یابند. بنابراین، امتیازهای موروثی و نابرابریهای اقتصادی، معیاری قابل قبول برای تعیین منزلت اجتماعی به‌شمار نمی‌آید. البته نابرابریهای اقتصادی، در عمل موجب شکوفایی استعدادها و مهارتها، انگیزنده تلاشها و فراهم آورنده رقابت سالم در کار تولید و تجارت می‌شود و رفاه و آسایش افراد جامعه را به دنبال می‌آورد. راه‌برون رفت از برزخ نابرابریهای فاحش حقوقی و سیاسی آن است که انسان مرحله‌گریزی (طبیعی) زندگی را پشت سر بگذارد و بر بام خرد، فرهنگ و تمدن فرارود.

افراد بعنوان «انسان» و باشندگان «برابر»، اگر بتوانند «سرور خویش باشند» - یعنی از دارایی، تجارت، مهارت، هنر یا دانش) برخوردار شوند - می‌توانند بعنوان «شهروند» در جامعه به استقلال دست یابند.^{۱۷} در حکومت مدنی، فقط شهروندان از حق مشارکت سیاسی مانند شرکت در انتخابات برخوردارند. کانت زیر تأثیر دگرگونیهای زمانه خویش و فرهنگ حاکم بر اروپا، زنان، خدمتکاران و کارگران را - از آن‌رو که فاقد استقلال مالی هستند و به سادگی «به کار گرفته می‌شوند» - شایسته مقام شهروندی نمی‌داند. آشکار است که برخوردار

زیانبارترین و خوارکننده‌ترین نابالغی از دیدگاه کانت، نابالغی در حیطه مسائل دینی است. فرمانروایان خودکامه و تاریک‌اندیش، خواهان قیومیت بر دین و نهادهای دینی‌اند، اما فرمانروایان روشن‌اندیش، درها را به سوی گسفت و شنود خردورزان، سنجشگری و داوری می‌گشایند. البته خردگرایی و خردورزی، نه با خواست فرمانروایان آغاز می‌شود و نه به اراده آنان پایان می‌پذیرد.^{۱۱} کانت در مقاله روشنگری، با به کارگیری دو تمثیل «تخمک» و «پوسته سخت»، برتری و قدرت نافذ و بی‌رقیب اندیشه در برابر قدرت نظامی را باز می‌گوید.^{۱۲}

روشنگری بر مدار انسان‌گرایی، آزادی، خردورزی، خودانگیختگی، خوداندیشی، مدارا و پالایش دین از يك سو، و نفی قیومیت و خودکامگی سیاسی و دینی از سوی دیگر، راه زندگانی بشر را به سوی قانون‌گرایی، جامعه مدنی و حکومت دموکراتیک بر پایه قرارداد اجتماعی گشود.

۴. آزادی، برابری و استقلال

کانت با نگاهی سنجشگر، به اصاهای سه‌گانه جامعه مدنی یعنی آزادی، برابری و استقلال بعنوان ایده‌های پیشینی می‌نگرد. این ایده‌ها عبارت است از: آزادی هر فرد جامعه به مثابه يك «انسان»، برابری هر فرد با همگان به مثابه يك «تبعه» و استقلال هر عضو جامعه هم‌مسود (Commonwealth) بعنوان «شهروند».^{۱۳}

آزادی در فلسفه سیاسی کانت دارای «مفهوم منفی» است. آزادی منفی به این معنی است که برخورداری فرد از آزادی به مثابه يك حق، چنانچه به مرزهای آزادی دیگران تجاوز نکند، می‌تواند از قلمرو گسترده‌ای برخوردار باشد. از سوی دیگر، آزادی در يك نظام سیاسی دارای «مفهوم بیرونی» است، به این معنی که حکومت حق ندارد افراد را وادار کند در مورد هدفها و غایاتی که با بهره‌گیری از آزادی برای نیل به سعادت خویش دنبال می‌کنند، به حاکمان حساب پس بدهند. حکومت فقط می‌تواند در جایگاه پاسداری از حریم حقوق افراد، آنان را از تجاوز به مرزهای آزادی یکدیگر باز دارد. راه بردن به زوایای ذهنها و لایه‌های وجدانهای افراد، کاری ناممکن است. از این‌رو حکومت حق

○ بر پایه فلسفه سیاسی کانت، میان اخلاق و سیاست ناسازگاری وجود ندارد و میان سیاست به معنی بخش‌کسار بردی حق، و اخلاق به معنی بخش‌نظری حق، ستیزی در کار نیست. ناسازگاری میان سودگرایی و سیاست روی می‌دهد، نه میان اخلاق و سیاست.

افراد، به شمار می‌آورد.^{۲۰} قرارداد، دوسویه است و منافع دو طرف را به گونه‌ای برابر در بر می‌گیرد.

کانت بر زمینه فلسفه نقادِ خویش، قرارداد را از تنگناهای تجربی می‌بیراید و آن را به مشابه یک ایده پیشینی بر مدار اراده متحد همگان قرار می‌دهد. قرارداد اجتماعی از دو پشتوانه اخلاق و قانون برخوردار است تا در میدان عمل، امکان به اجرا درآمدن آن فراهم شود. از دیدگاه کانت، قرارداد اجتماعی بایستی به مشابه قاعده قانون اساسی حکومت مدنی در نظر گرفته شود. این قانون اساسی، هم ضروری است و هم الزام آور. کانت برخلاف روسو می‌اندیشد که مردم حق لغو قرارداد اجتماعی را ندارند، هر چند حکومت در اجرای این قرارداد، ناتوانی و ناکارآمدی از خود نشان دهد.^{۲۱}

۶. حکومت قانون‌گرای مدنی

شهروند جامعه مدنی دارای آزادی قانونی است، یعنی از هیچ قانونی اطاعت نمی‌کند، مگر آن قانونی که رضایت خود را نسبت به آن ابراز داشته است. او همچنین از برابری مدنی برخوردار است، به این معنی که فقط افرادی را به رسمیت می‌شناسد که از نظر اخلاقی شایسته باشند. استقلال مدنی شهروند، نمایانگر آن است که زندگی و معیشت وی در گرو اراده دلخواه هیچ فرد و مقامی نیست.^{۲۲} او از آنجا که از شخصیت مدنی برخوردار است، قیومیت هیچ کس را در مسائل حقوقی نمی‌پذیرد. بر اساس این ویژگی‌های سه‌گانه، در فلسفه سیاسی کانت، شهروندان کنشگران فعال و صاحب اختیار جامعه مدنی‌اند.

حکومت مدنی که بر زمینه قرارداد اجتماعی شکل می‌گیرد، شامل سه نیروی بنیادین است: نیروی قانون‌گذاری، نیروی اجرایی و نیروی قضایی. کانت می‌اندیشد که نیروی قانون‌گذاری فقط بر پایه اراده متحد مردم بنیاد نهاده می‌شود. نیروهای سه‌گانه در عینیت بخشیدن به قانون اساسی، یکدیگر را تکمیل می‌کنند. این نیروها نمی‌توانند در قلمرو اختیارات یکدیگر مداخله کنند، و از رهگذر بیوند با هم، یعنی مکمل یکدیگر بودن، می‌توانند حقوق شهروندی را تضمین نمایند. کانت بر پایه نهادهای سه‌گانه قدرت در نظام جمهوری، بر حکومت‌های فردی و خودکامه خط

از ثروت نمی‌تواند شرط مطلق و جاودانی دانایی افراد باشد. برای نمونه، ممکن است کارگرانی در مقایسه با تولیدکنندگان یا بازرگانان، از بلوغ‌اندیشگی و استقلال‌بیشتری برخوردار باشند.

۵. بنیادهای فلسفی جامعه مدنی

حق از دیدگاه کانت به شرایطی اطلاق می‌شود که در آن اراده یک فرد می‌تواند با اراده دیگری بر پایه قانون کلی آزادی، به همزیستی دست یابد.^{۱۸} انسان در وضع طبیعی از حق ذاتی برخوردار است، اما از آنجا که وضع طبیعی به ستیزه و ناامنی می‌انجامد، انسان ناگزیر با برپایی جامعه مدنی به حق اکتسابی رو می‌آورد و آن را بر مدار قانون می‌پذیرد. اما قانون‌گذاری باید بر شالوده حق ذاتی و پیشینی استوار باشد و نمی‌تواند بر مدار سعادت افراد تدوین شود؛ زیرا تلقی و تعریف افراد از سعادت، متفاوت است. در نگاه کانت، قانون اساسی بر پایه حق ذاتی و پیشینی انسان، می‌تواند بنیاد استوار یک حکومت مدنی باشد. در چنین حکومتی، فقط همزیستی آزادهای افراد، حدود آزادی را معین خواهد کرد. حق ذاتی نسبت به آزادی، مستلزم حق امنیت و حق مالکیت افراد است و این همه، در حکومت مدنی تحقق خواهد یافت. حکومت در برابر افرادی که به حریم آزادهای بیرونی افراد دیگر تجاوز می‌کنند، باید به زور متوسل شود، اما لازم است با مدد جستن از «روح آزادی» در اقتناع این گونه افراد، با به کارگیری دلیل و برهان از راه گفتگو بکوشد.

همگامی و همنوایی آزادی، قانون و قدرت، «نظام جمهوری» یا «جامعه همسود» را پدید می‌آورد. البته در نظام جمهوری، قدرت از قانون پیروی می‌کند و فرمانروا، برابر یا مافوق قانون نیست. مشروعیت نظام جمهوری از قانون‌های عمومی برمی‌آید که بر پایه حق ذاتی و پیشینی نهاد شده است. این قانون‌های عمومی، نمایانگر اراده عمومی‌اند و از اینرو نمی‌توانند به هیچ کس بی‌عدالتی روا دارند.^{۱۹} کانت با نفی اراده یک فرد به مثابه قانون‌گذار نظام جمهوری، «قرارداد اولیه» را بر خاسته از اراده متحد مردم می‌داند. او با تأثیرپذیری از روسو، قرارداد اجتماعی را به مشابه شالوده برپایی حکومت و برآمده از اراده و اختیار

○ خرد نمی‌تواند
مصلحت‌گرایی را پذیرا
شود، زیرا در
مصلحت‌گرایی، اصول
اخلاقی تابع مصلحت
است، نه مصلحت تابع
اصول اخلاقی.

(آزادی مثبت). البته اجرای قانون در حکومت مدنی، معیار عملکرد فرمانروایان است و مدیریت دولت در تعدیل ثروت بر مدار قانون، به معنی دخالت در محتوای شیوه زندگی شهروندان نیست.

الگوی حکومت مدنی کانت، نه یک نظام خودکامه و خودسراست و نه حکومتی لرزان و بی اقتدار. حکومت مدنی که در نظام جمهوری تجسم می‌یابد، باید قانون مدار و در عین حال نیرومند و با اقتدار باشد. ممکن است حکومت مدنی بر پایه یک قرارداد اولیه بنیاد نهاده شود. این امکان نیز وجود دارد که نخست یک قدرت سیاسی استقرار یابد و سپس نظم و قانون را برپا دارد. در هر دو صورت، آموزه کانت این است که شهروندان باید بی درنگ از حکومت مدنی اطاعت کنند.^{۲۵} شهروندان حکومت مدنی می‌توانند بر اساس قانون، در برابر تصمیمها و رفتارهای ناروای زمامداران به مخالفت برخیزند یا به آنان شکایت برند، اما حق شورش و نافرمانی ندارند. مردم می‌توانند از راه مجلس نمایندگان برگزیده خویش، اقدامهای غیرقانونی نیروی اجرایی را متوقف سازند. کانت این گونه تمهیدات را «مقاومت منفی» می‌خواند و از آنها جانبداری می‌کند. منع مقاومت در برابر حکومت، کانت را تا آنجا به پیش می‌برد که به توجیه عملکرد فرمانروایانی بپردازد که با زیر پا نهادن قرارداد اولیه، کرداری ستمگرانه در پیش می‌گیرند.^{۲۶} کانت در توجیه این راهبرد می‌اندیشد که مردم باید پذیرش حکومت مدنی، نمی‌توانند در مورد چگونگی مدیریت آن دآوری کنند، زیرا چنین کاری به یک چالش پایان‌ناپذیر میان ملت و دولت می‌انجامد. او می‌پرسد: در چنین وضعی چه کسی باید تصمیم بگیرد که حق با کدام طرف است؟^{۲۷}

از دیدگاه کانت، رد مقاومت مسلحانه تا هنگامی پذیرفته و موجه است که اراده عمومی جانبدار و پشتیبان آن باشد. آنگاه که اراده عمومی خواهان حکومتی نباشد، از آنجا که «مردم فرمانروای برترند»، می‌توانند در برابر حکومت، راه مقاومت مسلحانه مشروع را در پیش گیرند. از میان چهار گونه مقاومت با نامهای «مقاومت مسلحانه»، «مقاومت قانونی»، «مقاومت اخلاقی» و «مقاومت

بطان می‌کشد. از نظر او نظام سیاسی فردمحور، «حکومت فردی» (Autocratic) است، حکومت مرگب از چند نفر، «اشرافی» و حکومت همگان، «دموکراتیک» است. حکومت فردی، ساده‌ترین شکل زمامداری است. در برابر حکومت دموکراسی، پیچیده‌ترین و دشوارترین نوع حکومت است. روسو حکومت دموکراسی را آسمانی و آرمانی خوانده بود.^{۲۸}

کانت کوشید با تعدیل دموکراسی، آن را به آرامی از آسمان به زمین فرود آورد. او با نقد دموکراسی مستقیم، از حکومت دموکراتیک بر پایه «دموکراسی مبتنی بر نمایندگی» جانبداری می‌کند. مردم بعنوان شهروند در حکومت دموکراسی نمایندگی، از راه برگزیدن نمایندگان خویش، در کار قانون‌گذاری مشارکت می‌جویند. دموکراسی نمایندگی، نام دیگر نظام جمهوری است. از دیدگاه کانت، نظام جمهوری دارای ویژگی اساسی است: نخست، تفکیک نیروهای سه‌گانه قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی؛ دوم، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی (غیرمستقیم) در سیمای برپای مجمع نمایندگان قانون‌گذاری. کانت در فلسفه سیاسی خود، بیش از همه نسبت به انتخابی بودن نیروی قانون‌گذاری تأکید می‌ورزد.

در اندیشه کانت، بنیان‌گذاری جامعه مدنی بر پایه قانون اساسی به گونه‌ای که با قانونهای آزادی همخوان باشد، نمونه‌ای از تحقق جامعه نوع افلاطونی در عالم تجربه است.^{۲۹} ما باید بر پایه وظیفه به چنین جامعه‌ای بپیونددیم. البته نظام جمهوری بر مدار مفهومی خرد ناب، یک آرمان است، اما از آنجا که جمهوریت در جهان آزمون ممکن بر زمینه ملاکهایی بنیاد نهاده می‌شود، حتی یک پادشاه در حکومتی فردی می‌تواند به روش دموکراسی نمایندگی فرمان براند و روح جمهوری را در جامعه حاکم گرداند. هرگاه رهبر اجرایی حکومت، اراده فردی خویش را در امتداد اراده ملی قرار دهد، نظام جمهوری تحقق یافته است.

۷. حاکمیت و اقتدار

شهروندان حکومت مدنی از یک سو حریم آزادی همگنان خویش را محترم می‌شمارند (آزادی منفی)، از سوی دیگر با پیروی از قانون در پرداخت مالیات، از آزادی افراد پشتیبانی می‌کنند

○ کانت «سیاستمدار اخلاقی» و «اخلاق مدار سیاسی» را نماد دو مکتب اخلاق و وظیفه‌گرا و سودگرا می‌داند. سیاستمدار اخلاقی اصول سیاسی را در هماهنگی و همزیستی با اخلاق دنبال می‌کند، اما اخلاق مدار سیاسی، اخلاق را به صورتی در می‌آورد که مناسب سود و صرفه خودش باشد.

○ از دیدگاه کانت، سیاست

به خودی خود هنری پیچیده است، اما بدون اخلاق، به زیور هیچ هنری آراسته نمی‌شود. در فرایندهای تصمیم‌گیری، گزینه‌های سیاسی باید با آموزه‌های خرد عملی همساز باشد.

این اساس، نافرمانی و مقاومت بر پایه اراده عمومی، کرداری مشروع است. کانت باتکیه بر این اصل، از پدیده انقلاب جانبداری می‌کند و آشکارا دلبستگی خویش را به انقلاب فرانسه نشان می‌دهد.^{۲۹} البته در اندیشه او، انقلاب ممکن است بتواند به عمر حکومتی خود کامه و ستمگر پایان بخشد، اما اصلاح واقعی شیوه تفکر از انقلاب بر نمی‌آید.^{۳۰} اصلاحات، بهترین شیوه و کم هزینه‌ترین روش برای سامان بخشیدن به حاکمیت سیاسی آشفته و ناپسامانی است که در بحران مشروعیت و کارآمدی به سر می‌برد.

۸. دارایی بر پایه ایده خرد عملی

دیدگاه‌های کانت در باب مالکیت و دارایی در فلسفه سیاسی او اثرهایی ژرف نهاده است، تا آنجا که مفهوم «شهروند فعال» - و در برابر آن «شهروند منفعل» - ریشه در آراء اقتصادی او دارد. البته کانت اندیشه‌های اقتصادی خویش را با نظر به آراء و آموزه‌های اندیشموران دوران باستان و روزگار خویش تبیین می‌کند. در گذشته‌های دور، افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق. م.) از اشتراک اموال در میان نگاهبانان و کارگزاران آرمانشهر سخن گفته بود.^{۳۱} در برابر، ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق. م.) از مالکیت خصوصی جانبداری کرده بود.^{۳۲} در اندیشه‌های جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲)، انسان بر پایه حق طبیعی می‌تواند از زمین و نعمت‌های آن بهره‌برداری کند. لاک با پشتیبانی از مالکیت خصوصی و تأکید بر کاربرد پول در تجارت، به جانبداری از سرمایه‌داری و اقتصاد بازار پرداخت.^{۳۳} ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) از آنرو که وضع طبیعی را عاری از اخلاق و قانون می‌دید، این وضع را بستر زایش حق مالکیت و دارایی نمی‌دانست. در اندیشه او، فقط در جامعه مدنی می‌توان مالکیت و دارایی را بر زمینه قرارداد اجتماعی به رسمیت شناخت. روسو جانبدار مالکیت خصوصی محدود بود.^{۳۴}

در اندیشه کانت، باید دو گونه مالکیت را از یکدیگر تفکیک نمود. نخست، «مالکیت محسوس (یا مادی)» یک چیز که فرد می‌تواند آن را به همراه خود داشته باشد. این نوع مالکیت، جنبه عملی و بالفعل (De Facto) دارد. دوم، «مالکیت معنوی (فکری)» به این معنی که چیزی از آن فرد باشد، هر چند همراه وی نباشد. این نوع مالکیت، جنبه

طبیعی، کانت با مقاومت مسلحانه به شکل شورش گروهی در برابر حکومت، مخالف است. در برابر، مقاومت قانونی، به صورت شکایت بردن مردم از دولتمردان به مجلس نمایندگان، هنجاری بر پایه قانون است. در مقاومت اخلاقی، افراد می‌توانند از اجرای قانون یا فرمان حکومت - که برخلاف وجدان اخلاقی خویش می‌یابند - آزادانه امتناع ورزند، اما پی آمدهای قانونی آن را پذیرا شوند. مقاومت طبیعی، از پس واژگونی نظام سیاسی حاکم - که آنارشی (بی‌دولتی) مظهر آن است - به کار گرفته می‌شود. مردم در وضع طبیعی - که در آن قانون و ساختار سیاسی وجود ندارد - بر پایه مقاومت طبیعی، اصل‌های سیاسی و نظام حکومتی مورد نظر خویش را برپا می‌کنند.

مقاومت قانونی و مقاومت اخلاقی، «درونی» است، زیرا با بهره‌جستن از سازوکارها و ظرفیتهای نظام سیاسی حاکم صورت می‌پذیرد. این دو گونه مقاومت، دو صورت بارز «نافرمانی مدنی» است، چرا که از یک سو به دلایل قانونی یا اخلاقی از اجرای قانون سر باز می‌زنند و از سوی دیگر، با پذیرش حاکمیت نظام سیاسی و با استفاده از قانونها و ضابطه‌های آن، به انجام می‌رسند. در برابر، مقاومت‌های طبیعی و مسلحانه، «بیرونی» است، زیرا خارج از ساختار قدرت سیاسی صورت می‌گیرد. بر پایه اندیشه‌های کانت در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی، مقاومت‌های قانونی، اخلاقی و طبیعی، شکل‌های سه‌گانه مقاومت مشروع است.

کانت به یاری «اصل فرارونده حق عمومی» (The Transcendental Formula of Public Right) - که آن را باوام گرفتن از «بایسته تأکیدی» صورت‌بندی کرده است - مقاومت نامشروع و مقاومت مشروع در برابر حکومت را تبیین می‌کند. بر پایه این اصل، هر گاه آیین رفتار (Maxim) اقدام‌هایی که بر حقوق افراد تأثیر می‌گذارد، با آشکار شدنشان در گستره عمومی ناسازگار باشد، آن اقدامها غلط و ناروا هستند.^{۳۵} کانت بر پایه این اصل، شورش و نافرمانی را منع می‌کند. البته عکس این گزاره نیز به نظر من صادق است. یعنی اگر آیین رفتار اقدام‌هایی که بر حقوق افراد تأثیر می‌گذارد، با علنی شدن آنها در ملاء عام سازگار باشد، آن اقدامها درست و روا هستند. بر

قانونی (De Jure) دارد. از این رو کانت این گونه مالکیت را قانونی می‌داند. از آنجا که در نگاه کانت دارایی به جهان ناپدیدار تعلق دارد، نمی‌توان از ره‌گنر دریافت تجربی در جهان پدیدار، به آن دست یافت. اما صاحب دارایی، کردار خویش را بر پایه مالکیت عمومی فطری بر گستره زمین و بر زمینه پیشینی اراده عمومی قرار می‌دهد که با مالکیت عمومی که دارایی خصوصی را مجاز می‌داند، دارای تناظر است.^{۳۵}

در اندیشه کانت، حق طبیعی به خودی خود بعنوان میراث به فرد منتقل نمی‌شود، بلکه گونه‌ای حق تحصیلی (به دست آمده) است که حق دارایی خصوصی، نمونه آن است. چنین حقی بر پایه قرارداد اجتماعی نهاده شده که اراده همگان را متحد می‌سازد. کانت گستره زمین را مالکیت عمومی در نظر می‌گیرد که قرارداد اجتماعی پسینی، آن را به مثابه مالکیت خصوصی، مشروع می‌سازد. در واقع ایده دارایی، به جهان ناپدیدار - یعنی ذاتهای به خودی خود - تعلق دارد و در جهان پدیدار است که در قلمرو آزمون ممکن، جامعه عمل به بر می‌کند.

در نگاه کانت، مالکیت در جامعه مدنی تحقق می‌یابد. التزام اتباع و شهروندان به ایده خرد ناب عملی، آنان را مقید می‌سازد که به دارایی هم‌نوعان خویش دست‌اندازی نکنند. در صورتی که این التزام اخلاقی و نهاده شود و افراد به حریم دارایی یکدیگر تجاوز کنند، کاربرد زور بعنوان تمهیدی در نگاهداری همبستگی اجتماعی، اجتناب‌ناپذیر است.^{۳۶} کاوش در آراء کانت در باب دارایی، هنگامی که او از «مالکیت‌های خانواده»^{۳۷} سخن می‌گوید و زنان را از آن‌رو که حقی نسبت به مالکیت ندارند، از حقوق شهروندی محروم می‌سازد، انسان را به شگفتی وامی‌دارد.

۹. زنان، شهروندان منفعل

از دواج بر اساس قرارداد میان مرد و زن، تنها شکل روابط برابر و مشروع است، اما در پرتو مفهوم «مالکیت‌های خانواده»، از دیدگاه کانت زن به لحاظ حقوقی دارایی مرد به‌شمار می‌آید، هر چند از نظر اخلاقی فردی خودمختار است. زن از آن‌رو که سرور خویش نیست، نمی‌تواند شهروند فعال باشد، زیرا فاقد دارایی (مهارت، تجارت، دانش و هنر) است. زن، تبعه حکومت و شهروند کاربر

است.^{۳۸} این دیدگاه کانت - که در مقاله «نظر و عمل» مطرح شده، بارایی که در مابعدالطبیعه اخلاق به میان می‌آورد، ناسازگار است. آن رأی چنین است: «قانون‌هایی که رأی دهندگان بر سر آنها توافق می‌کنند، از هر گونه که باشند، نباید با قانون‌های آزادی طبیعی و برابری هم‌نوا با آزادی تمامی افراد جامعه در تضاد قرار گیرد؛ یعنی هر فرد بتواند از وضع منفعل به وضع فعال ارتقاء یابد.»^{۳۹} هرگاه «هر فرد» را شامل زن نیز بدانیم، پس بر پایه قانون‌های آزادی طبیعی و برابری، زن نیز می‌تواند از وضع کنش‌پذیرانه درآید و بعنوان شهروندی فعال، در امور سیاسی و اجتماعی مشارکت ورزد.

سیمایی که کانت در نوشته‌های خویش از زنان تصویر می‌کند، افزون بر دارایی مرد بودن، آمیزه‌ای از دلربایی، شهر آشوبی، فتنه‌گری، و راجی و ظاهرگرایی است. اندیشه‌وری که انسان را غایت ذاتی و به خودی خود می‌داند، زنان را بعنوان نیمی از پیکره جامعه، از دانش، هنر و سیاست دور می‌سازد. برای یافتن پاسخ به چرایی نگرش غریب کانت نسبت به زنان، بایستی در شخصیت فردی، زمانه و فلسفه کانت جستجو و کاوش کرد. کانت که با نظم و انضباطی آهنین روزگار می‌گذرانید، هیچ‌گاه از دواج نکرد و از تجربه زندگی مشترک برخوردار نشد. در روزگار کانت، زنان فاقد حقوق مدنی و سیاسی بودند که نمونه آن، محرومیت از دارایی و مالکیت بود. همانندیشان و هم‌عصران کانت نیز نگاهی منفی و تبعیض‌آمیز به زنان داشتند. روسو، محبوب کانت، بر این نظر بود که زن فقط برای خاطر مرد وجود دارد.^{۴۰} از سوی دیگر، گذار جامعه اروپا از فئودالیسم به سوی سرمایه‌داری، مناسبات و واژگان سرمایه‌داری را وارد ادبیات فکری و فلسفی کرده بود و حتی بر نوشته‌های کانت نیز سایه افکننده بود.

دوگانگی در اندیشه کانت، دامن‌گیر زنان نیز شده است. چنان که گذشت، زن از لحاظ حقوقی دارایی مرد به‌شمار می‌رود، اما از لحاظ اخلاقی يك انسان است و باید همانند انسان با وی رفتار شود. انسان به مشابه غایت ذاتی و حقوق ذاتی انسان، همگی مفهومی پیشینی‌اند، اما نگرش فرومایه و تبعیض‌آمیز نسبت به زنان، از جهان پدیدارها و واقعیت‌های پسینی بر می‌آید. نگاه خاص کانت

○ از دید کانت، کاربرد خرد در امور عمومی هنگامی رخ می‌نماید که فرد در جایگاه اهل دانش، در برابر جماعت از خرد خویش بهره می‌گیرد و اندیشه‌ها و داوریهای خود را از راه نوشتن و گفتن بیان می‌کند.

نورزند و از سوی دیگر در برابر تجاوزهای فرامرزی، از موجودیت یکدیگر دفاع کنند.

کانت در مورد امکان نقض اصل عدم مداخله دولتهای عضو فدراسیون در امور داخلی یکدیگر و پیامدهای آن سخنی به میان نمی آورد. همچنین آشکار نیست که تجاوز به کشورهای عضو فدراسیون، از سوی يك کشور غیر عضو به انجام می رسد یا اینکه ممکن است اعضای فدراسیون را نیز در برگیرد. در این صورت، سازوکارهای مقابله با چنین دولتهایی چیست؟ فدراسیون دولتهای آزاد، نه پیمان صلح است. که بتواند به نبردی که درگرفته پایان دهد. و نه حکومت یگانه جهانی است. کانت امکان برپایی حکومت یگانه جهانی را به طور مطلق رد نمی کند، اما با در نظر گرفتن واقعیتهای بین المللی و منطقه ای، دستیابی به آن را بسیار دشوار می داند.^{۲۳} البته کانت آرزو می کند که روزی بشر به آن مایه از روشنگری، خردورزی و بلوغ نایل شود که بتواند آرمان حکومت جهانی را عینیت بخشد.

اجبار طبیعت، یعنی وانهادن ستیزه همگان در برابر همگان برای دستیابی به امنیت و جلوگیری از نابودی سرمایه های انسانی. صلح پایدار را تضمین می کند. افزون بر این، انسان بر پایه آزادی و اختیار باید به مثابه يك تکلیف اخلاقی، در راستای تحقق ایده صلح پایدار بکوشد. شرط دیگر نیل به صلح پایدار، رشد فرهنگ میان انسانها است به گونه ای که آنان را به سوی درك متقابل و صلح راهبری کند.^{۲۴} کانت با ارائه مفهوم «جامعه جهانی شهری» (Cosmopolitan Society)، در اندیشه ترسیم هویت مردم کشورها و مناطق گوناگون بعنوان «شهروندان جهان» است. شهروندان جهان، قاره ها و اقیانوسها را در می نوردند تا با همگنان خویش پیامیزند و در کار تولید، تجارت و حمل و نقل، به یکدیگر دست یاری و همکاری دهند.^{۲۵} مفهوم جامعه جهانی شهری کانت، با سبزی شدن بیش از دو قرن، در عصر انقلاب ارتباطات و «دهکده جهانی»، در آموزه «جامعه مدنی جهانی» (Global Civil Society) معنایی عینی و ملموس می یابد.

۱۱. نهاد دین و نهاد سیاست

همنویی میان اخلاق و دین و ایمان خردورزانه، از شالوده های فلسفه دین کانت است. اخلاق،

نسبت به زن، افزون بر دوگانگی، از تضاد میان فلسفه اخلاق کانت و نگرش وی به زنان، تضاد میان حکمهای خرد و مسائل محتمل الوقوع. که سرنوشت آنها در دستان تاریخ و جامعه است، فردگرایی افراطی و همچنین «نگاه درونی» به مسائل زنان حکایت می کند. هیچ موضوعی در فلسفه و اندیشه های کانت به اندازه موضوع زنان، نقد و طعن و سرزنش ناقدان و باریک اندیشان را بر نینگیخته است.

۱۰. صلح پایدار، فدراسیون جهانی و آینده بشریت

کانت در رساله «صلح پایدار: يك طرح فلسفی»، پیش زمینه های صلح پایدار را مطرح می کند. او از بی اعتباری برقراری صلح همراه با شرط مخفی تدارك جنگی دیگر، از رد دست اندازی به کشورهای مستقل، از ضرورت منسوخ شدن ارتشهای ثابت، از منع قرضه خارجی، از رد دخالت در قانون اساسی و حکومت کشورها، و سرانجام از غیر مجاز بودن کردارهای خصومت آمیز که موجب سلب اعتماد میان کشورهای در حال جنگ شود، سخن می گوید. این پیش زمینه ها، در نظر کانت «قانونه های باز دارنده» اند.^{۲۶}

کانت دستیابی به صلح پایدار را در گرو تحقق سه شرط بنیادین می داند: نخست اینکه، قانون اساسی مدنی هر کشور، جمهوری باشد؛ دوم اینکه، فدراسیونی از دولتهای آزاد تأسیس گردد؛ سوم اینکه، حق جهان شهری در چارچوب میهمان نوازی جهانی مطرح شود.^{۲۷} نظام جمهوری. چنان که گذشت، بر پایه دموکراسی نمایندگی و با تفکیک نیروهای سه گانه قانون گذاری، اجرایی و قضایی بنیاد نهاده می شود. همان گونه که افراد پیش از برپایی جامعه مدنی در وضع طبیعی به سر می برند، دولتها نیز تا هنگام تأسیس فدراسیون دولتهای آزاد، همانند افراد در وضع طبیعی قرار دارند. دولتها در وضع طبیعی، همواره سایه های بلند ستیزه و ناامنی را بر سر خود می یابند. آنان با برپایی فدراسیون جهانی، می توانند از امنیت و ثبات برخوردار شوند. پیوستن به این فدراسیون، دلو طلبانه و آزاد است؛ اما کشورهای عضو باید از يك سو در امور داخلی یکدیگر دخالت

○ به نظر کانت، حکومت فقط می تواند در جایگاه پاسداری از حریم حقوق افراد، آنان را از تجاوز به مرزهای آزادی یکدیگر باز دارد. راه بردن به زوایای ذهنها و لایه های وجدانهای افراد کاری ناممکن است؛ از این رو حکومت حق ندارد با خود کامگی به مرزهای اندیشه دست اندازی کند.

بشر به زیور اخلاق و کردار نیک آراسته شود. راه بردن به دین کلی و عینی، در حدود خرد امکان پذیر است؛ زیرا قلمرو و شناخت ممکن برای انسان، قلمرو دانش است که با به کارگیری خرد فراهم می آید.^{۴۸}

نهاد دین در اندیشه های دینی کانت، دارای اصلهایی بنیادین است: هر چند نهاد دین از تنوع و گوناگونی برخوردار است، اما به یک نهاد یگانه می انجامد، انگیزنده ای جز اخلاق ندارد، روابط درونی اعضا آن- همانند روابط بیرونی آن با قدرت سیاسی- بر پایه دموکراسی است، و قانون اساسی آن تغییرناپذیر است. کانت بدین سان روابط میان دینداران و همچنین روابط میان نهاد دین و نهاد سیاست را بر شالوده دموکراسی تبیین می کند. دینداران با بهره گیری از خرد، پیوندهای خود را با دین استوار می سازند. نهاد دین و نهاد سیاست نیز فارغ از روابط سلسله مراتبی، بی اینکه یکی بر دیگری فرمان براند، حاکمیت روابط دموکراتیک را در میان خود می پذیرند. نظم دموکراتیک ایجاد می کند که دو نهاد دین و سیاست در کارهای یکدیگر مداخله نکنند. هر گاه نهاد دین امنیت جامعه را به خطر افکند، نهاد سیاست که پاسدار آزادیهای بیرونی و امنیت جامعه است، می تواند نهاد دین را از این کسار باز دارد. در برابر، هر گاه نهاد سیاست به قلمرو نهاد دین تجاوز کند، این نهاد می تواند به نیروی قانونگذاری- یعنی به مردم- پناه ببرد.^{۴۹}

استقلال نهاد دین از نهاد سیاست، ارتباطی با نوع حکومت ندارد. ممکن است حکومتی دینی یا غیردینی باشد و در عین حال دو نهاد دین و سیاست در استقلال به سر برند. دین و سیاست رانمی توان از یکدیگر جدا دانست.^{۵۰} هر گاه حکومتی بر پایه دین بنیاد نهاده شود، می تواند از دستاوردهای نهاد دین که در سایه ساز آزادی اندیشه، بیان و قلم فراهم آمده، در جهت زمامداری حکومت دینی بهره برداری کند. حاجت حکومت دینی به نهاد آزاد و مستقل دین، از حکومت غیردینی- که به نهادهای مدنی به یک چشم می نگرد- بسیار افزونتر است.

۱۲. نقد قدرت و نقش فیلسوفان

همان گونه که فلسفه دستاوردهای دانش در

انسان را به سوی دین هدایت می کند تا «قانون گذار اخلاقی توانمند». یعنی خداوند یکتا- را باور کند. در نگاه کانت، دین فارغ از اخلاق، دین بیرونی و ظاهری است که در آداب و مراسم ظاهری محدود می شود. در برابر، دین درونی و باطنی، دین بر شالوده اخلاق است که پیوندی ناب میان انسان و خدا، پیراسته از ریا، خرافه و جزمیت، پدید می آورد.

تحقق ملکوت خداوند بر گستره جهان، آرزوی انسانهای رشد یافته است. این آرزو چگونه بر آورده خواهد شد؟ کانت در دین در حدود خرد تنها، «کلیسای نامرئی» را ایده صرف اتحادیه تمام انسانهای درستکار می داند که به صورت مثالی هر گونه زمامداری مدد می رساند. «کلیسای مرئی»، اتحادیه واقعی انسانها به گونه ای است که با آرمان کلیسای نامرئی، هماهنگ و سازگار باشد. از دیدگاه کانت، نهاد دین ملکوت خداوند را بر زمین آشکار می سازد، تا آنجا که این ملکوت برای انسانها قابل فهم و تصدیق باشد.^{۴۶}

ایمان در فلسفه دینی کانت دو گونه است: ایمان ناب و ایمان تاریخی. ایمان ناب، ایمان روشن خردمندانه است، توانایی ارتباطی نیرومندی دارد و می تواند یک نهاد جهانی برپا سازد. ایمان تاریخی، صرفاً بر واقعیتها تکیه دارد و نفوذ آن در چارچوب خبرهایی است که در خور داوری درباره اعتبار آن است. ایمان ناب دینی به سوی کردار اخلاقی راه می برد، در حالی که ایمان تاریخی یا کلیسایی، خود را با ظواهر دلخوش می دارد. رهنوردی در مسیر ایمان ناب دینی، در نگاه کانت فقط با مراجعه و تکیه بر کتاب مقدس امکان پذیر است. کانت انسانها را از ایمان تاریخی- کلیسایی که بر سنت و آیینهای عمومی باستانی استوار است، بر حذر می دارد. ایمان بر پایه کتاب مقدس، در برابر ویرانگرترین انقلابهای سیاسی ایستادگی می کند، اما ایمان تاریخی و سنتی، با سرنگونی حکومتها فرو می ریزد.^{۴۷}

از دیدگاه کانت، فقط یک دین حقیقی وجود دارد. البته ایمانها گوناگونند و نهادهای دینی گوناگون پدید می آورند، اما همگی جلوه های دین یگانه اند. در فلسفه دین کانت، هدف دین شناسی و دینداری، ساختن انسانهای بهتر است، به گونه ای که

○ آزادی اندیشه تابع نظارت بیرونی نیست، اما اگر از قانون خود بنیاد خرد پیروی نکند، آنگاه که از رهگذر بیان و قلم نقاب از چهره خود بر می گیرد، ممکن است مجبور به سر فرود آوردن در برابر نظمی آهنین شود که آزادی سوز و آزادی برانداز است.

برساند و با نگاهی عمودی به شهرهای فلسفه بنگرد و انسان و مسائل گوناگون وی را در کانون تکاپوی خویش قرار دهد و «آموزگار دانایی» نام بگیرد. کانت چنین فیلسوفی را بر کرسی نقد و داوری قدرت سیاسی می‌نشاند. فیلسوف ناقد قدرت، با تکیه بر خرد، حق و اخلاق، تصمیم‌ها و کردارهای حکومت را با ایده‌ها و اصلها می‌سنجد تا داوری فیلسوفانه را سامان بخشد.

اگرچه نقش فیلسوفان در برابر قدرت سیاسی، اصلاح طلبانه است و ادبیات فیلسوفانه نسبتی با درستی و خشونت ندارد، اما ممکن است بدفهمی و سوء تفاهم یا مدارانابذیری فرمانروایان، فیلسوفان فرزانه را به ورطه خطر بیفکند. البته سلوک فیلسوفانه تابع شرایط اجتماعی و سیاسی نیست، اما رخدادهای دیگر گویای ملی، منطقه‌ای و جهانی، بر چگونگی نقش آفرینی فیلسوفان اثر می‌گذارد. ممکن است حکومتی که در دام جزم‌گرایی، خرافات، خیال‌پردازی، خودبرتربینی و تعصب کور در افتاده، فرصت مغتنم اصلاح‌گرایی را فروگذارد و با انقلاب مردم‌رودرو شود، اما نقش فیلسوفان در هیچ یک از این مراحل، ویرانگر و خانمان برانداز نیست.^{۵۴}

فیلسوف‌سازی و فلسفه‌بافی بعنوان گریزگاهی برای رهایی از «خطر» اندیشه‌های بخردانه فیلسوفان، از خطا کاربهای حکومت‌های خودکامه و پدروسالار است، اما راهی به دهی نخواهد برد. ادبیات اندیشمندان و نوگرایان، خواه ناخواه گذرگاه خویش را از میان تنگناها و مانع‌های گشاید و حکومت خودکامه‌ای که یوسف اندیشه‌را به زرناسره فلسفه‌بافی و فیلسوفان ساختگی می‌فروشد، زیان می‌بیند. ایجاد گسست میان فلسفه و سیاست، گناهی نابخشدنی است، زیرا سیاست به گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر با مباحث فلسفی درهم آمیخته است. همواره باید پنجره‌های دانشکده فلسفه به سوی کاخ بزرگ و شکوهمند قدرت سیاسی، گشوده بماند.

آزمون فرضیه‌ها، تنگناها و

شایستگی‌های فلسفه سیاسی کانت

اکنون به آزمون و اثبات فرضیه‌های چهارگانه این پژوهش می‌پردازیم که به ترتیب - چنان که

رشته‌های الهیات، حقوق و پزشکی را مورد چون و چرا و ارزیابی قرار می‌دهد، نقد قدرت سیاسی نیز کار فلسفه است. توجه و دلبستگی حکومت به دانشکده‌های الهیات، حقوق و پزشکی بعنوان «دانشکده‌های فراتر» (Higher Faculties)، پیش از دانشکده فلسفه به مثابه «دانشکده فروتر» (Lower Faculty) است؛ زیرا کارکرد آنها مستقیم بر زندگی مردم اثر می‌گذارد. اما حکومت نباید در درونمایه دانشها، آموزه‌ها و یافته‌های این دانشکده‌ها دخالت ورزد. آشکار است که بر زمینه اندیشه‌های کانت، نهاد دانش و اندیشه و نهاد سیاست با یکدیگر ارتباط متقابل دارند، اما این دو نهاد دارای استقلال اند. اینکه دستاوردهای علمی و فکری، چه نسبتی با حقیقت دارند، مطلقاً از حوزه وظایف حکومت خارج است.^{۵۱} حکومت، عهده‌دار پاسداری از آزادیهای بیرونی، اجراکننده قانون و نگاهبان امنیت جامعه است.

در فلسفه سیاسی کانت، نقد قدرت سیاسی به «آموزگران آزاد حق، یعنی فیلسوفان» واتهاده شده است.^{۵۲} نقد قدرت کار «مقامات رسمی» نیست؛ آنان باید با فیلسوفان مشورت کنند و نظرخواهی و سنجشگری از فیلسوفان را به هیچ وجه دون شأن خود ندانند. البته مشاوره با فیلسوفان، به معنی آن نیست که حکومت رأی فیلسوفان را بر رأی خویش مقدم بدارد. آموزه کانت این است که فرمانروایان حکومت کنند و فیلسوفان به اندیشه، گفتار و کردار آنان به نیکی و از سر تأمل بنگرند و نقد قدرت را با آزادگی و دلیری همراه سازند.^{۵۳}

کانت فرمانروایان قدرتمند را اندرز می‌دهد که از در افتادن با جماعت فیلسوفان حذر کنند. کار فیلسوفان این است که از هستی و نیستی، چیستی و چرایی و بایستی و نبایستی امور سخن بگویند و پدیده‌ها، دانشها و آموزه‌ها را اولرسی، ژرف‌کاوی و نقادی کنند.^{۵۴} فیلسوفان البته شهروندان حکومت‌اند و از قانون‌های حکومت پیروی می‌کنند.

در اندیشه کانت، فیلسوف کسی است که «فلسفیدن» یا «چگونه اندیشیدن» را می‌داند، دوستدار دانایی و عاشق حقیقت است. چنین اندیشه‌موری که وارسته، آزاد، آزاده و آزادیخواه است، می‌تواند خود را بر بام «فلسفه جهانی»^{۵۵}

○ از دید کانت، قرار داد اجتماعی باید به مثابه قاعده قانون اساسی حکومت مدنی در نظر گرفته شود. کانت بر خلاف روسو می‌اندیشد که مردم حق لغو قرار داد اجتماعی را ندارند، هر چند حکومت در اجرای این قرار داد ناتوانی و ناکارآمدی از خود نشان دهد.

گذشت - عبارت است از: ۱) بنیاد اندیشه‌های سیاسی کانت بر شالوده فلسفه نظری و فلسفه اخلاق وی. ۲) موارد ناسازگاری و تناقض در این اندیشه‌ها. ۳) چگونگی و میزان کلیت یا عصری بودن این اندیشه‌ها. ۴) جایگاه فلسفه سیاسی کانت به مثابه یک «نظریه حکومت».

فلسفه سیاسی کانت بر شالوده فلسفه نظری و فلسفه اخلاق

هرگاه فلسفه نظری و فلسفه اخلاق کانت را به مانند دو درخت تناور، برافراشته و پر برگ و بار در نظر آوریم که برخی از شاخه‌های آنها به یکدیگر گره خورده‌اند و آسمان پاک و آبی را با نگاهی زلال و شفاف نظاره می‌کنند، درمی‌یابیم که فلسفه سیاسی کانت در سایه‌سار این دو درخت زیبا و سرسبز، غنوده است.

چنان که دانستیم، کانت در نقد خرد ناب دو مفهوم جهان‌پدیدار و جهان‌ناپدید را به میان می‌آورد. جهان‌پدیدار، قلمرو شناسایی - یعنی کارکرد مشترک حس و فاهمه - است و ذاتهای به‌خودی خود را دربر نمی‌گیرد. جهان‌ناپدیدار، حیطة ذاتهای به‌خودی خود و بیرون از گستره تجربه و حوزه آزمون ممکن است. بی‌تردید، دانش از تجربه فراهم می‌آید، اما اعتبار دانش در گرو آن است که در فراسوی پدیدارها، وجود مقولات کلی و ضروری آزاد از تجربه را به مثابه چیزهای به‌خودی خود دریابیم. خاستگاه شناسایی ما از یک سو شامل نیروی دریافت تصورها و از سوی دیگر شناخت چیزها توسط تصورها، یعنی پدیدآوردن مفاهیمها است. این دو خاستگاه، آنگاه که دربرگیرنده احساس باشند «تجربی» اند و هنگامی که هیچ احساسی در آن راه نیافته باشد، «ناب» اند. پس نگرشها و مفاهیمهای تجربی، وابسته به تجربه‌اند و نگرشها و مفاهیمهای ناب، از تجربه آزاد. ۵۷ تجربه بر اصول پیشینی استوار است. شناسایی پیشینی، به معنی آزاد بودن از هرگونه تجربه و دارای دو معیار کلیت و ضرورت است. در برابر، شناسایی پسینی فقط از تجربه برمی‌آید.

در فلسفه سیاسی کانت، جهان سیاست در قلمرو جهان‌پدیدارها قرار می‌گیرد، اما یکسره به‌خود واتهاده نشده است. جامعه و سیاست

مقوله‌هایی بشری و تجربی‌اند، اما تکیه به جهان‌ناپدیدار و ذاتهای به‌خودی خود دارند. حق ذاتی انسان که حقوق مدنی بر شالوده آن استوار می‌شود، مفهومی پیشینی و فراتجربی دارد. درست است که اصلهای آزادی، برابری و استقلال، جامعه مدنی را شکل می‌بخشند، اما همگی اصلهای پیشینی‌اند. حتی قانون اساسی حکومت مدنی بر شالوده حق، به مثابه مفهومی فراتجربی نهاده شده است. افزون بر اینها، قرارداد که با گذر از وضع طبیعی به جامعه مدنی گذارده می‌شود، خود مفهومی پیشینی است. آن‌گاه که کانت در فلسفه سیاسی، آراء خویش را در باب مالکیت و دلاری به میان می‌آورد، مالکیت نظری بر گستره زمین را بر پایه‌ای پیشینی قرار می‌دهد.

کانت در فلسفه نظری خویش، مفاهیمهای «متعالی / آنسورونده» (Transcendent) خرد ناب را «ایده» می‌نامد و آنها را که همان مفاهیمهای افلاطونی‌اند و در جهان حسی دارای موضوعهای مطابق با خود نیستند، از مفاهیمهای فهم متمایز می‌کند. ایده‌ها که بر کشیده خرداند از خطا مبرا هستند. خطا آنگاه روی می‌دهد که ما آنها را درست به کار نگیریم. ایده‌ها در پرداختن به طبیعت و در قلمرو دانش، راهنمای ما هستند. ۵۸ خرد انسان، افزون بر «ایده»، آنگاه که تصورها را از پدیدارها و جهان حسی و عینی فراتر می‌رود، دارنده «ایدئال» است. ایدئال، نمونه و الگویی در غایت کمال و تمامیت است. ۵۹ در فلسفه تاریخ و فلسفه سیاسی کانت، ایدئال حکومت جهانی، نمونه‌ای از الگوها و سرمشقهایی است که فراروی بشریت قرار دارد. درست است که با در نظر گرفتن وضع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و جغرافیایی جهان، دستیابی به این ایدئال در وضع حاضر عملی به نظر نمی‌رسد، اما امکان تحقق چنین آرمانی، همواره در چشم‌انداز تلاشهای کمال‌طلبانه بشری قرار خواهد داشت.

بر پایه فلسفه نظری کانت، شناسایی انسان در قلمرو آزمون ممکن، فراهم آورنده «دانشی» است که عینی، همگانی و آموزش‌پذیر است. در برابر دانش، «گمان» قضاوتی است که دارای کفایت عینی و ذهنی نیست و «عقیده» صرفاً دارای کفایت ذهنی است، نه عینی. بر این اساس، می‌توان به چیزهایی

○ در اندیشه کانت، بنیان‌گذاری جامعه مدنی بر پایه قانون اساسی به گونه‌ای که با قانونهای آزادی هم‌نوا باشد، نمونه‌ای از تحقق جامعه نوع افلاطونی در عالم تجربه است.

که فاقد عینیت است «عقیده» داشت، اما نمی توان آنها را همچون حقیقت‌های همگانی و ضروری به دیگران عرضه نمود.^{۶۰} کانت بر پایه این آراء در فلسفه سیاسی خویش، وظایف و مسئولیت‌های حکومت را در چارچوب دانش بر پایه خرد خود بنیاد تعریف می کند. حکومت بر مدار قانون رفتار می کند و سعادت افراد جامعه را - که امری نسبی و تفسیرپذیر است - به خود افراد می گذارد. حکومت باید پاسدار آزادیهای بیرونی شهروندان باشد و نمی تواند به زوایای اندیشه‌ها و باورهای آنان راه یابد.

ما انسانها علاقمند به کارگیری قانون اخلاقی هستیم، اما همان گونه که آزادی اراده تشریح نشدنی است، این علاقمندی نیز قابل فهم نیست. از این رو آشکار کردن این موضوع که چرا او چگونه به اخلاق یا «کلیت قاعده رفتار به منزله قانون» علاقمند هستیم، کاری است ناممکن. از آنجا که انسان افزون بر جهان خردمند، به جهان محسوس نیز تعلق دارد، کردار او باید با خود آینی اراده هماهنگ باشد. بر این اساس، با «بایسته تأکیدی» روبرو می شویم که از وجود قضیه‌ای ترکیبی به روش پیشینی حکایت می کند. بایسته تأکیدی این است: «فقط بر پایه آن آینی رفتار کن که در عین حال بخواهی [آن قاعده رفتار]، قانونی عام باشد.»^{۶۱} اصل دیگر بایسته تأکیدی که انسان را غایت ذاتی می داند، چنین است: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه بعنوان يك غایت به شمار آوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای.»^{۶۲} افزون بر این دو اصل بایسته تأکیدی، اصلی دیگر «اراده هر ذات خردمند [را] اراده قانون گذار عام»^{۶۳} می داند.

آموزه بایسته تأکیدی در فلسفه سیاسی کانت، چه در نظم حاکم بر روابط انسانها و آزادیهای آنان در حکومت مدنی و چه در روابط میان دولتها در چارچوب فدراسیون دولتهای آزاد، بازتابی ژرف و گسترده دارد. در حکومت مدنی، آزادی شهروندان در هماهنگی با آزادی هموعان آنان به سرانجام می رسد. هر کس وظیفه دارد حریم آزادی همگان خویش را محترم شمارد. اگر فردی به قلمرو آزادی دیگری تجاوز کند، در واقع آزادی خود را به خطر افکنده است. در سراسر فلسفه سیاسی

کانت، انسان چه به مثابه فرد، تبعه یا شهروند، چه در دوران صلح و چه در زمان جنگ، چه در عرصه رقابتهای سیاسی و اجتماعی و چه در حیطه مناسبات اقتصادی و مالی، همواره غایت ذاتی و به خودی خود است. انسان آلت و ابزار نیست و هیچ کس، به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید وی را به مثابه شیئی «به کار گیرد». مفهوم انسان بعنوان غایت ذاتی و به خودی خود، مستقیم از فلسفه اخلاق کانت سرچشمه می گیرد، اما در تار و پود فلسفه سیاسی او تجسمی چشمگیر می یابد.

در فلسفه اخلاق کانت، اخلاق کاشف مفهوم آزادی برای انسان است، زیرا ما به گونه‌ای مستقیم و بی واسطه، قانون اخلاقی را در می یابیم. هنگامی که حادثه‌ای در برابر دیدگان ما رخ می دهد که دخالت و اقدام ما را ایجاب می کند، در آغاز با «امکان» دست زدن به اقدام روبرو می شویم، سپس در می یابیم که «می توانیم» کاری انجام بدهیم، زیرا «باید» دست به عمل بزنیم، یعنی اخلاقاً موظف به اقدام هستیم.^{۶۴} بدین سان، به مدد قانون اخلاقی در می یابیم که از آزادی برخورداریم. از دیدگاه کانت، آزادی، «استقلال اراده از هر چیز، [عاملهای بیرونی و درونی]، بجز قانون اخلاقی صرف» است.^{۶۵}

بر پایه اصل «خود آینی»، انسان از قانونهایی پیروی می کند که فقط به وسیله خود او وضع شده است. این قانونها، عام و کلی است. کانت با این اندیشه که هر ذات خردمند باید از رهگذر آینههای رفتارش، قانونهای عام بگذارد تا بتواند درباره خود و کارهای خود دآوری کند، به آموزه «قلمرو غایات» می رسد. قلمرو غایات «پیوستگی منظم ذاتهای خردمند گوناگون به وسیله قوانین مشترک» است.^{۶۶} در قلمرو غایات، هر ذات خردمند به مثابه عضو، هم گذارنده قانونهای عام است و هم پیرو آنها. قلمرو غایات، قانون گرا و قانون محور است. هرگاه در قلمرو غایات، آینههای رفتار ذاتهای خردمند با اصل یادشده ناسازگار باشد، ضرورت رفتار بر پایه آن به میان می آید و «وظیفه» نام می گیرد. وظیفه، «وجوب عینی يك كار از روی تکلیف»^{۶۷} خوانده می شود.

می دانیم که حکومت مدنی در فلسفه سیاسی کانت در سیمای جمهوری و بر پایه دموکراسی

○ الگوی حکومت مدنی

کانت، نه يك نظام خود کامه و خود سراسر است، نه حکومتی لرزان و بی اقتدار. حکومت مدنی که در نظام جمهوری تجسم می یابد، باید قانون مدار و در عین حال نیرومند و با اقتدار باشد.

نماینده‌گی ظهور می‌کند. جمهوری کانتی دارای نیروهای سه‌گانه قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی است. در این جمهوری، قانون حکم می‌راند. پشتوانه قانون، افزون بر اقتدار حکومت، وظیفه اخلاقی شهروندان است. در نظام جمهوری، خرد جمعی از رهگنر دموکراسی غیرمستقیم (نماینده‌گی) حکم می‌راند و حکومت خودکامه، چه به صورت فردی و چه جمعی، نامشروع و مردود است. فرمانروا برابر یا فراتر از قانون نیست، بلکه باید پیرو قانون اساسی باشد و بر مدار آن رفتار کند.

با مقایسه میان نظام جمهوری و قلمرو غایات، می‌توان دریافت که کانت با درک قلمرو غایات به مثابه یک ایدئال یا «آرمانشهر» - که چیزی جز یک پرده اثیری و انتزاعی نیست - می‌کوشد تصویر این ایدئال آسمانی را در آئینه زمینی نظام جمهوری بازتاب دهد. نظام جمهوری هرگز عین قلمرو غایات نیست، اما از پاره‌ای جهت‌ها با آن مشابه است: هر دو خرد محورند، هر دو قانونمدارند و هر دو اخلاق‌گرا. شهروندان نظام جمهوری کانتی، باید روابط اجتماعی و سیاسی خود را بر پایه قانونهای مدنی تنظیم کنند، اما می‌توانند در چشم‌انداز زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی خویش، به قلمرو غایات به مثابه یک آرمانشهر نظر داشته باشند. کانت بار دیگر بدین‌سان جهان‌پدیدار را در برابر جهان‌ناپدیدار - یا ذاتهای به خودی خود - قرار می‌دهد.

مگر جز این است که خرد برای درک چیزهای مشروط، پیوسته در جستجوی جامعیتی مطلق است که فقط در ذاتهای به خودی خود یافتنی است؟ جامعیت مطلق یا نامشروط خرد ناب عملی، جستجوی «برترین خیر» است. بنابراین، خرد عملی برترین خیر را موضوع و نقطه عزیمت خویش قرار می‌دهد.

کانت در نظام جمهوری و هم در فدراسیون دولتهای آزاد برای دستیابی به صلح پایدار، غایت‌هایی جامعه مدنی و جامعه جهانشهری را نیل به برترین خیر می‌داند. کوشش در رسیدن به بالاترین خیر، وظیفه همگی ما در برابر بشریت است.^{۶۸} در اندیشه کانت، ارتقاء برترین خیر به مثابه «خیر اجتماعی» یک هدف اجتماعی است

که از سوی باشندگان خردمند، در ایده خرد مقرر شده است. بنابراین، برپایی حکومت مدنی، تأسیس فدراسیون دولتهای آزاد و سامان دادن به جامعه جهانشهری، صرفاً به اجرای قانونهای مدنی، احترام نهادن به حقوق بشر، پاسداری از آزادی اندیشه، بیان و قلم، تأمین امنیت و کوشش در راه صلح و آرامش، محدود نمی‌شود. همه این کردارها، اساسی، ضروری و قطعی است. اما افزون بر این همه، باید نوع انسان بر پایه وظیفه اخلاقی و «از سر وظیفه» - بدون در نظر گرفتن انگیزه‌های سودگرایانه - در جهت نیل به برترین خیر بکوشد. بر این اساس، فرهنگ‌پروری و تمدن‌سازی، نهادن جامعه مدنی، برپایی نظام جمهوری و برقراری نظم سازمان یافته بین‌المللی، فارغ از اخلاق و خیر برین و بدون تکیه بر ایمان خردمندانانه و اعتقاد به هستی خداوند یگانه، راه به سر منزل مقصود نخواهد برد. هم از این‌روست که کانت در فلسفه سیاسی خویش، از «سیاستمدار اخلاقی» (در برابر «اخلاق‌مدار سیاسی») دفاع می‌کند و از ضرورت و امکان هم‌نوایی میان اخلاق و سیاست سخن می‌گوید.

ناسازگاری در اندیشه‌های سیاسی کانت

از آنجا که در جهان‌شناسی نمی‌توان به قضیه‌های یقینی و یگانه بسنده کرد، ذهن دو قضیه متعارض پدید می‌آورد و به استدلال دیالکتیکی می‌پردازد. قضیه نخست که جنبه منطقی و عقلانی دارد «بر نهاد» (Thesis) نامیده می‌شود و قضیه دوم که دارای جنبه عینی و تجربی است «برابر نهاد» (Antithesis) نام دارد. خرد انسان، به همان‌گونه که قضیه‌های گونه‌نخست را درست می‌داند، قضیه‌های نقیض آنها را نیز به طور برابر تأیید می‌کند.^{۶۹} ممکن است روش استدلال دیالکتیکی کانت بر زمینه فلسفه نقادی، بر فلسفه سیاسی او اثر گذارده باشد. اگر این تأثیر، مستقیم و بی‌واسطه نباشد، با کاوش و ارزیابی در اندیشه‌های سیاسی کانت، می‌توان اثرپذیری غیرمستقیم آن را در کلیت ساختار فلسفه سیاسی وی دریافت. آنچه نیازمند مداخله و ژرف‌نگری است، ضرورت تفکیک موارد متناقض و ناسازگار از نمونه‌های متناقض‌نما در

○ در اندیشه کانت، انقلاب ممکن است بتواند به عمر حکومتی خودکامه و ستمگر پایان دهد، اما اصلاح واقعی شیوه تفکر از انقلاب بر نمی‌آید. اصلاحات بهترین شیوه و کم هزینه‌ترین روش برای سامان بخشیدن به حاکمیت سیاسی آشفته و ناپسامانی است که در بحران مشروعیت و کارآمدی به سر می‌برد.

دارد که این مرزبندی را ناممکن می‌سازد. روحانی نهاد دین چگونه می‌تواند محتوای برنامه‌های دینی را قبول نداشته باشد و در عین حال همانند یک کارمند و وظیفه‌شناس و وفادار، مردم را ریاکارانه، به پذیرش آموزه‌های دینی دعوت کند؟

کانت با منع نافرمانی و شورش در برابر حکومت، جانب فرما‌نروایان را می‌گیرد، هر چند آنان در برابر مردم کرداری ستمگرانه در پیش گیرند، چرا که مقولهٔ امنیتِ اهمیتی فراوان دارد. باید مقاومت و شورش گروهی در هم شکسته شود، هر چند شورشگران در برابر بیدادگری قیام کرده باشند. در برابر ردّ شورش و مقاومت گروهی بر ضدّ حکومت، کانت از جانبداران جدّی انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه بوده است و بارها در نوشته‌های سیاسی خود، از پدیدهٔ انقلاب با نیرومندی تمام دفاع کرده است. این دوگانگی، از گونه‌ای ناسازگاری خبر می‌دهد که آشکارا متناقض نما است. کانت چگونه از یک سو هوادار انقلاب است و از سوی دیگر، مخالف نافرمانی و مقاومت قهرآمیز؟ مگر انقلاب، خود مظهر مقاومت و نافرمانی گسترده نیست؟ کانت - چنان که گذشت، بر پایهٔ «اصل فراروندهٔ حقّ عمومی» که ریشه در فلسفهٔ اخلاق وی دارد (زیرا به مدد «بایستهٔ تأکیدی» صورت‌بندی شده است)، گره کور این متناقض نما را می‌گشاید.

از دیدگاه کانت، دارایی و مالکیت در قضیه‌های ترکیبی حق بی‌جویی می‌شود، چرا که دارایی یک امر ناپدیدار یا ذات مجرد است. مالکیت بخشی از زمین بر پایهٔ قضیه‌های ترکیبی حق، کاری غصبی نیست، اما به هر حال جنبهٔ تحکمی و دلخواهی دارد. کانت، تصرّف بر زمینهٔ مالکیت عمومی فطری و بر شالودهٔ پیشینی ارادهٔ عمومی را با مالکیت عمومی که دارایی خصوصی را مجاز می‌شمارد، دارای تناظر می‌بیند. آشکار است که همهٔ مردم می‌توانند از زمین استفاده کنند، اما چنین تصرّفی از آغاز و به گونهٔ لوکبه روا نبوده است. بر این اساس، کانت مالکیت خصوصی پیش از نهادن هنجارهای قانونی را رد می‌کند. چنین مقدماتی به یک امر متناقض نما می‌انجامد: از یک سو انسان بر پایهٔ قضیه‌های ترکیبی حق پیشینی، از حق طبیعی

فلسفهٔ سیاسی کانت است. در برابر مولد متناقض - که اندک و نادر است - نمونه‌های متناقض نما بیشتر به چشم می‌خورد. در این گونه نمونه‌ها است که می‌توان تأثیر روش استدلال دیالکتیکی کانت را مشاهده کرد. اینکه آیا ناسازگاری در اندیشه‌های سیاسی کانت به ذات و گوهر خود این اندیشه‌ها بازمی‌گردد، یا برآیند ناتوانی کانت در رفع دشواریها و ایجاد هم‌آوایی میان آنهاست، پرسشی بنیادین در برابر فلسفهٔ سیاسی کانت است.

کانت در مقالهٔ روشنگری، از کاربرد خرد در امور عمومی و امور خصوصی سخن می‌گوید. چنان که گذشت، کاربرد خرد در امور عمومی، هنگامی است که فرد در جایگاه اهل دانش، در برابر مردم از خرد خویش بهره می‌جوید و اندیشه‌ها و ارزیابی‌های خود را در باب موضوعهای گوناگون مطرح می‌سازد. کاربرد خرد در امور خصوصی، موقعی است که فرد در جایگاه اداری یا مدنی از خرد خویش استفاده می‌کند. فرد در مورد نخست، می‌تواند آزادانه دیدگاه‌ها و نظرهای خویش را ارائه کند؛ اما در مورد دوم، باید وظایف حکومتی خود را انجام دهد و فرمانبردار باشد. برای نمونه، یک روحانی بعنوان خدمتگزار نهاد دین، می‌باید بر پایهٔ برنامه‌های مقرر شده، مردم را موعظه و ارشاد کند، زیرا او در برابر کاری که انجام می‌دهد، مزد می‌ستاند و باید فرمانبردار باشد. اما همین روحانی، می‌تواند درونمایهٔ برنامه‌های دینی را مورد انتقاد قرار دهد و آنها را رد کند. او بعنوان کارگزار نهاد دین، خرد خویش را در امور خصوصی به کار می‌گیرد و بعنوان سنجشگر متنها و برنامه‌های دینی، از کاربرد خرد در امور عمومی سود می‌جوید.

به نظر می‌رسد تفکیک کانت در مورد کاربرد خرد در امور عمومی و امور خصوصی، دست کم در مواردی ناسازگار و ناممکن است. شهروندی که ملزم به پرداخت مالیات است، باید به این وظیفهٔ مدنی عمل کند، اما می‌تواند آزادانه در مورد ناعادلانه و غیر منصفانه بودن میزان مالیات نیز به انتقاد و مخالفت بپردازد. می‌توان این گونه نمونه‌ها را - که تفکیک کاربرد خرد در امور عمومی از امور خصوصی آسان است - از کانت پذیرفت. اما نمونه‌های دیگری - همانند روحانی یاد شده - وجود

○ کانت دستیابی به صلح پایدار را در گرو تحقق سه شرط بنیادین می‌داند: نخست اینکه قانون اساسی مدنی هر کشور، جمهوری باشد؛ دوم اینکه فدراسیونی از دولتهای آزاد تأسیس گردد؛ سوم اینکه حقّ جهان‌شهری در چارچوب مهمان‌نوازی جهانی مطرح شود.

فلسفه معاصر جهان را در هم بریزد و طرحی نو و اعجاب‌انگیز بیافریند، اما به زنان حتی بعنوان انسان اجازه نمی‌دهد که این متن را از رو بخوانند. در فلسفه سیاسی کانت، سازگاری میان قانونهایی که رأی‌دهندگان بر سر آنها توافق می‌کنند با قانونهای آزادی طبیعی و برابری همساز با آزادی تمام افراد جامعه، به هر فرد اجازه می‌دهد که از وضع منفعل به وضع فعال درآید و اگر تا امروز کنش‌پذیر بوده است، به مشابه شهروند فعال، کنشگری را پیشه خود سازد. بنابراین، «هر فرد» - که زنان را نیز شامل می‌شود - بر پایه قانونهای آزادی طبیعی و برابری، می‌تواند به شهروندی فعال تبدیل شود. اما کانت زنان را از شمول این آموزه خارج می‌سازد و فلسفه سیاسی خویش را با یک علامت سؤال بزرگ و با ناسازگاری و تناقض آشکار، روبرو می‌کند.

تأثیرپذیری تاریخی در فلسفه سیاسی کانت

در میان اندیشه‌های سیاسی کانت، با مولودی روبرو می‌شویم که با درجاتی متفاوت به طور مستقیم زیر تأثیر رویدادهای اروپا در قرن هجدهم است. این تأثیرپذیری تا آن‌ما به فزونی می‌گیرد که بخشهایی از فلسفه سیاسی کانت را از کلیت و عینیت تهی می‌سازد و به آنها شناسنامه سرزمین پروس یا اروپای دوران روشنگری می‌بخشد. تأکیدهای فراوان و مکرر کانت در مورد امنیت و اهمیت و اولویت آن در نوشته‌های سیاسی وی فضای بزرگی را اشغال کرده است.^{۷۱} کانت از یک سو نافرمانی و مقاومت گروهی در برابر فرمانروایان خود کامه را مردود می‌شمارد، از سوی دیگر حکومت را داور نهایی رسیدگی به اختلافها و ستیزه‌های میان مردم و زمامداران می‌شناسد. چرا کانت در فلسفه سیاسی خویش تا این اندازه نگران امنیت است؟ پاسخ این پرسش را در ساختار سیاسی سرزمین پروس و در رخدادهای اروپای قرن هجدهم جستجو باید کرد. در آن روزگار، سرزمین پرنور پروس با نظام پادشاهی فردی اداره می‌شد. فریدریک بزرگ، جانبدار خردورزی همراه با فرمانبرداری شهروندان بود. اما پادشاهان پیش و پس از وی، با سرکوب اندیشه‌موران و

نسبت به دارایی خصوصی برخوردار است. از سوی دیگر، مفهوم جنین حقی به این معنی نیست که ما به گونه اولیبه از سوی طبیعت، مستحق دارایی هستیم. برای گشودن مشکل این متناقض نما، باید چگونگی برداشت کانت از «حق طبیعی» را مورد نظر قرار داد. کانت بر این نظر نیست که حق طبیعی بعنوان میراث به افراد منتقل می‌شود. حق طبیعی در نگاه او، گونه‌ای حق تحصیلی یعنی به دست آوردن چیزها است که حق دارایی خصوصی می‌تواند نمونه‌ای از آن باشد. این حق خصوصی، بر شالوده قرارداد اجتماعی شکل می‌گیرد و نمایانگر این حقیقت است که پیش از تسلک بخشی از زمین، باید رضایت همگان را به دست آورد.

ناسازگاری و تناقض در اندیشه‌های سیاسی کانت در آراء وی درباره زنان، آشکار و ملموس است. زن در نگاه کانت بر پایه مفهوم «مالکیت‌های خانوادگی»، دارایی مرد به‌شمار می‌رود. زن از آن رو که برگ و باری از دارایی و مالکیت ندارد، نمی‌تواند بعنوان موجودی مستقل، سرور خویش باشد و از آن رو که سرور خویش نیست، فقط تبعه حکومت به‌شمار می‌آید و نمی‌توان وی را شهروند دانست؛ زیرا از حق مشارکت سیاسی برخوردار نیست. بینش غایت‌گرایانه نسبت به انسان به مثابه موجودی قائم به ذات از یک سو و تعیین جایگاه حقوقی شهروندان بر پایه دارایی و ثروت از سوی دیگر، فلسفه سیاسی کانت را در تنگنای تناقض و ناسازگاری قرار می‌دهد.

کانت در فلسفه اخلاق، بایسته تأکیدی را به مثابه قضیه‌ای ترکیبی به روش پیشینی این گونه صورت‌بندی کرده است: «فقط بر پایه آن آیین رفتار کن که در عین حال بخواهی، [آن آیین رفتار]، قانونی عام باشد.»^{۷۲} اکنون پرسش این است که اگر کانت بر پایه بایسته تأکیدی، زنان را با نگاه تبعیض‌آمیز بنگرد و آنان را شهروندانی فرومایه و کاریزیر بداند و حقوق شهروندی را از آنان دریغ نماید، آیا این قاعده رفتار، اخلاقی است و می‌تواند قانون عام باشد؟ آیا آنچه را کانت بر نفس زنان می‌پسندد، بر خود و همجنسان خود نیز روا می‌دارد؟ او بعنوان انسان به خود حق می‌دهد که با نقد خرد ناب، شالوده فلسفه دوران باستان و

○ آموزه کانت این است که فرمانروایان حکومت کنند و فیلسوفان به اندیشه، گفتار و کردار آنان به نیکی و از سر تأمل بنگرند و نقد قدرت را با آزادی و دلیری همراه سازند.

روشنگران و برقراری سانسور شدید در برابر آزادی اندیشه، بیان و قلم، در چشمان درخشان خرد خاك می‌باشیدند و فقط از مردم انتظار فرمانبرداری محض داشتند.

در روزگار کانت، قاره اروپا با جنگها و درگیریهای گوناگون دست به گریبان بود. گاه سرزمینی به اشغال يك یا چند کشور درمی آمد، گاه سرزمینی میان رقیبان زورمند تقسیم می شد، و گاه کشاکشهای داخلی از سطح درگیری و ناامنی درمی گذشت و مقاومت و نافرمانی ملتی یکبارچه، نظامی دیرپار او را گون می کرد و دولتی بر پایه يك انقلاب بزرگ بنیاد می نهاد. کانت در کناره دریای بالتیک، از يك سو بعنوان شهروند فرمانبردار دولت پروس در حکومتی اقتدار طلب و خودکامه به سر می برد؛ از سوی دیگر، با چشمهای نگران به اروپای آشوب زده می نگریست. طبیعی است که زندگانی در چنین فضایی - که امنیت، اولویت نخست آن بود - بر فلسفه سیاسی کانت سایه ای سنگین بیفکند.

کانت از انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه تأثیر پذیرفت و بویژه بر انقلاب بزرگ فرانسه اثر گذاشت. انقلاب فرانسه، بیدادگری، خودکامگی، نابرابری و آزادی ستیزی را با صدای بلند نفی می کرد و شعار انسانی «آزادی، برابری و برادری» سر می داد. این انقلاب بزرگ، کانت را در واپسین دهه های عمر خویش به جنبش در آورد و چنان شوری در سر وی بعنوان فیلسوفی فرزانه در افکند که با گشاده رویی از آن استقبال کرد و در مقاله روشنگری و نوشته های دیگر، در باب ماهیت و تأثیرهای انقلاب، با دلیری داد سخن داد.^{۷۲} کانت در انقلاب فرانسه حجتی موجه برای اثبات استواری فلسفه تاریخ خویش یافت. می دانیم که نسل بشر در فلسفه تاریخ کانت، رو به سوی پیشرفت و تکامل دارد. انقلاب فرانسه در نگاه کانت، خیزشی بزرگ و فراگیر به سوی رهایی، آگاهی، خودانگیختگی و بلوغ نوع انسان بود.

تأثیرپذیری تاریخی فلسفه سیاسی کانت در باب حقوق شهروندان، نمونه ای مثبت و برانگیزنده نیست، اما از يك واقعتی عربان پرده بر می گیرد. اینکه زنان دارایی مردانند، شهروندانی

کارپذیرند، در زندگی سیاسی جایی برای نقش آفرینی آنان در نظر گرفته نشده، نمی توانند صاحب دارایی شوند و موجوداتی پرحرف، افسونگر، ظاهرگرا و بی بهره از دانایی و توانایی اند، همگی حکمهایی ناسازگار با داوری خردمندان و دادگرا نه اند. اما هر گاه بر زمینه شرایط تاریخی و اجتماعی قرن هجدهم در این حکمها نگرسته شود، به روشنی قابل درک می نمایند.

در اروپای قرن هجدهم، زنان از حقوق اجتماعی و دارایی بی بهره بودند، امکان هنروری و دانش اندوزی نداشتند، در شمار افراد محجور نگرسته می شدند و به هیچ وجه از حق مشارکت سیاسی، از انتخاب کردن و انتخاب شدن و حق رأی برخوردار نبودند. در سرزمین پروس و دیگر مناطق اروپا، خودکامگی فردی و پدرسالاری به هم آمیخته و به گونه ای وحشتناک، عرصه را بر زنان تنگ ساخته بود. از سوی دیگر، اندیشه وران و فیلسوفان این دوران که خود را روشن اندیش و از کوشندگان و پیشستانان روشنگری به شمار می آوردند، در نوشتارها و گفتارهای خویش، یا در مورد حقوق و آزادیهای زنان سکوت می کردند یا زبان به طعن و تمسخر و تحقیر و نکوهش آنان می گشودند.

کانت که در زمینه های گوناگون با سنت شکنی، نواندیشی و نوآوری، پیشاپیش زمانه خود حرکت می کرد، در مورد نگرش و داوری نسبت به زنان، به واقع دنباله رو محض روزگار خود بود و این، از شگفتیهای بزرگ زندگانی کانت است. آنچه کانت در باب زنان می گفت و می نوشت، چیسزی جز بازتاب وضع آشفته و واپسگرایانه زمانه وی نبود. او از آن رو که فیلسوف بود با «نگاه بیرونی و مستقل» به همه پدیده ها و موضوعهای نگریست، از خدا گرفته تا آزادی و از دین و اخلاق گرفته تا تاریخ و سیاست. اما درباره زنان، نگاه کانت يك «نگاه درونی و اکتونی» بود. او از درون سرزمین پروس و اروپا به زن می نگریست و نگاه خویش را در حصار زمانی محدودی زندانی کرده بود.

دیدگاههای اقتصادی کانت نیز مستقیم زیر تأثیر دگرگونیهای تاریخی و اجتماعی اروپا در قرن هجدهم قرار دارد. در روزگار کانت، نظام فتودالی و

○ کانت که در زمینه های گوناگون با سنت شکنی، نواندیشی و نوآوری پیشاپیش زمانه خود حرکت می کرد، در نگرش و داوری نسبت به زنان، به واقع دنباله رو محض روزگار خود بود و این از شگفتیهای بزرگ زندگانی کانت است.

نیمه فئودالی به تدریج در حال فرو ریختن بود. در واقع، اروپا در گذار از مناسبات فئودالی به سوی نظام سرمایه‌داری به سر می‌برد. آرام آرام فرهنگ سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری بود و تأثیرات خود را کم و بیش بر ادبیات فکری و حتی فلسفه سیاسی تحمیل می‌کرد. آراء کانت در مورد مالکیت و دارایی، بر پایهٔ مثلث ثروت، قدرت و آزادی، بازتاب بر آمدن سرمایه‌داری لیبرال در اروپا است.

فلسفهٔ سیاسی کانت و «نظریهٔ حکومت»

چنان که گذشت، فلسفهٔ سیاسی کانت بر شالودهٔ فلسفهٔ نظری و فلسفهٔ اخلاق نهاده شده است. فلسفهٔ سیاسی کانت هم‌خانۀ فلسفهٔ نظری و فلسفهٔ اخلاق اوست. همگی از يك خمیرمایه برخوردارند، همگی دارندهٔ يك گوهرند و يك روحند در چند کالبد. پشتوانه‌های فلسفی و اخلاقی اندیشه‌های سیاسی کانت، بزرگترین و نیرومندترین مایهٔ استواری و استحکام آنها به‌شمار می‌آید.

دانستیم که فلسفهٔ سیاسی کانت از ناسازگاری درونی رنج می‌برد. این ناسازگاری در دو صورت نمونه‌های متناقض و متناقض‌نما، قابل‌بازبینی و ارزیابی است. از سوی دیگر، فلسفهٔ سیاسی کانت در مواردی گرفتار تأثیرپذیری‌های تاریخی است. عنصر زمان و مکان، گاه چنان بر آموزه‌های سیاسی کانت رسوخ می‌کند که آنها کارپذیرانه از کلیت و عینیت خارج می‌شوند و به‌صورت چیزهایی درمی‌آیند که صرفاً در بایگانی را کدپروس قرن هجدهم می‌توانند جای بگیرند. این گونه موارد، برآمده از تأثیر دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به مثابه مؤلفه‌ای در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی در ذهن يك فیلسوف نیست. نمونه‌هایی که یاد کردیم، در واقع نسخه‌برداری کارپذیرانه از زمان و مکان و تابعیت محض از رویدادها و هنجارهای زمانه است که به هیچ وجه در شأن فیلسوفی فرزانه همانند کانت نتواند بود. کانت با نهادن زنجیرهای «اکنونی بودن» بر دست و پای فلسفهٔ سیاسی خویش، آن را در مواردی از عینیت، کلیت و شمول فرازمانی و فرامکانی تهی می‌سازد.

گرفتاری دیگر فلسفهٔ سیاسی کانت،

پراکندگی، تکراری بودن و در مواردی آشفتگی متنهای آن است. کانت هر بار که متنی در باب سیاست می‌نگاشته، آنچه را در ذهن داشته در متن جای می‌دهد. این گونه نبوده که او نخست اندیشه‌های خویش را منظم و دسته‌بندی کند و سپس آنها را در رساله‌ای شامل بخشها و فصلها بنگارد. بنابراین، آنچه «فلسفهٔ سیاسی کانت» نام می‌گیرد، برآیند حدود ده متن کوتاه و بلند است که بر رویهم اگر بازسازی شوند، اندیشه‌های سیاسی وی را می‌نمایانند.

بنابراین، ناسازگاری درونی و تأثیرپذیری تاریخی (زمانی، مکانی)، استحکام نظری و عینیت و کلیت پاره‌ای از آراء و آموزه‌های سیاسی کانت را با دشواریهای جدی روبرو می‌سازد. افزون بر اینها، پراکندگی، ناپوستگی و نابالودگی متنهای گوناگون فلسفهٔ سیاسی کانت، از پیدایش يك بنیاد نظری منسجم، نظام‌مند و انداموار در قالب رساله‌ای یگانه و ممتاز، جلوگیری می‌کند. بر پایهٔ این دلایل، می‌توان نتیجه گرفت که مکتب فلسفی کانت دارای اندیشه‌های سیاسی در چارچوبی پراکنده و غیر منسجم است، اما واجد «نظریهٔ حکومت» در متنی پیوسته و یگانه نیست. نمونهٔ چنین متنهایی که «نظریهٔ حکومت» نامیده می‌شوند، لوایبان تاماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) بعنوان الگویی متأخر و نظریهٔ عدالت جان رالز به مثابه الگوی قرن بیستم است.

درست است که کانت رساله‌ای یگانه و گرانسنگ در باب نظریهٔ حکومت بعنوان نقد چهارم فراهم نیاورده، اما متنهای دهگانه‌ای که فلسفهٔ سیاسی کانت را دربرمی‌گیرد، میراث بزرگ و ارزشمندی است که صرف‌نظر از نمونه‌های ناسازگار یا در بندزمان و مکان، غالب آنها دربرگیرندهٔ اندیشه‌های برجستهٔ فرازمانی و فرامکانی و برخوردار از عناصر عینیت و کلیت است.

کانت در فلسفهٔ سیاسی خویش، تقریباً همهٔ مفهوما و عناصر يك نظریهٔ دولت را هر چند به گونهٔ پراکنده و نامنسجم، فراهم آورده است. این مفهوما و عناصر عبارت است از: انسان‌شناسی، فلسفهٔ تاریخ، حق، قانون، آزادی، برابری، استقلال، دادگری، منشاء و ساختار قدرت، نظام

○ ساختارها و نهادهایی که کانت بر شالودهٔ مفهوما و عناصر يك نظریهٔ دولت طراحی می‌کند، از آن مایه خردگرایی، استواری و نوآوری برخوردار است که در زمانهٔ مانیزم می‌تواند در معماری حکومت مدنی به کار آید و فرمانروایان و مردم را از آنها و گزندهای قدرت سیاسی ایمن بدارد.

سیاسی از رهگذر خرد ناب و خرد عملی، با هستی پیوند می‌یابد، آسمان پرستاره را بر سر خود مشاهده می‌کند و قانون اخلاقی را درون خود می‌شناسد^{۲۳} و از اینروست که وصول به «برترین خیر» را غایت نهایی خویش می‌داند و سر آن دارد که ملکوت خداوند را بر گستره جهان حاکم گرداند.

حکومت، مالکیت و دارایی، حقوق شهروندی، روابط بین‌المللی، صلح و جنگ، اعمال زور، شورش، نافرمانی و انقلاب، نسبت میان نهاد دین و نهاد سیاست و رابطه میان نهاد دانش و اندیشه و نهاد سیاست. ساختارها و نهادهایی که کانت بر شالوده این مفهومیها و عناصر طراحی می‌کند، از آن مایه خردگرایی، استواری و نوآوری برخوردار است که در زمانه ما نیز می‌تواند در معماری حکومت مدنی به کار آید و فرمانروایان و مردم را از آنها و گزندهای قدرت سیاسی ایمن بدارد. از قرن هجدهم تا روزگار ما، فلسفه سیاسی کانت بر فیلسوفان و اندیشه‌وران بزرگ جهان اثرهایی شگرف نهاده است؛ از جان استوارت-میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) و تی.اچ. گرین (۱۸۳۶-۱۸۸۲) در قرن نوزدهم گرفته تا جان رالز، هانا آرنت (۱۹۰۶-۱۹۷۵)، میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴)، ژاک دریدا، هابرماس و ژان فرانکوالیوتار در قرن بیستویکم.

○ فلسفه سیاسی کانت نه «شهر خدا» است، نه «شهر دنیا». به سخن دیگر، کانت نه در پی بنیاد نهادن آرمانشهری غیرزمینی و غیر بشری است و نه تأسیس شهری دنیاگرا که با قانون اخلاقی رشته‌های ارتباط را گسسته و بشر را در زمین به خود و انهاده باشد.

فلسفه سیاسی کانت در پی هم‌آوایی و هماهنگی میان قانون و اخلاق، آزادی و امنیت، اقتدار و قدرت، رضایت و اجبار، فردگرایی و جمع‌گرایی، خردگرایی و دینداری، و پیوند میان شهر خدا و شهر دنیا است. بنابراین، فلسفه سیاسی کانت را دنیاگرا خواندن، نشانگر بدفهمی یا کزفهمی فلسفه کانت به‌طور کلی و فلسفه سیاسی وی به‌گونه ویژه است. اگر فلسفه سیاسی کانت بر پایه دنیاگرایی نهاده شده بود، می‌بایست زندانی اکتونی بودن جهان مادی باشد، نه بر اصلهای پیشینی جهان ذاتهای به‌خودی خود - یعنی جهان ناپدیدار - تکیه بزند، و نه به سوی آینده و جهان ابدیت نظر داشته باشد.

«آسمان پرستاره» و «قانون اخلاقی»:

شهر خدا و شهر دنیا

فلسفه سیاسی کانت نه «شهر خدا» است، نه «شهر دنیا». به بیان دیگر، کانت نه در پی بنیاد نهادن آرمانشهری غیرزمینی و غیربشری است و نه تأسیس شهری دنیاگرا که با آسمان پرستاره و با قانون اخلاقی، رشته‌های ارتباط را گسسته و بشر را در زمین به خود و انهاده باشد. کانت در خداگرایی اگوستین (۳۵۴-۴۳۰)، اقتدارگرایی هابز، لیبرالیسم لاک و گرایش شورانگیز و رهایی‌بخش روسو با تأمل و ژرف‌اندیشی می‌نگرد، اما در هیچ یک از این منزلگاهها ماورا نمی‌گزیند. فلسفه سیاسی کانت، نهادی انسانی است که بر خاک مقام کرده اما سر به سوی آسمان دارد. اندیشه‌های سیاسی کانت درخت تناوری است که ریشه در فلسفه نظری و بویژه فلسفه اخلاق وی دارد. این فلسفه سیاسی، از آن‌رو که فرزند مابعدالطبیعه و اخلاق است، از آن‌رو که از پدر مابعدالطبیعه برآمده و بر دامان پاک مادر اخلاق نشست، بی‌هویت و حرام‌زاده نیست. این فلسفه

فلسفه سیاسی کانت، شالوده جامعه و حکومت در جهان پدیدارها است، اما از سر چشمه‌های تابناک و زلال جهان ذاتهای خردمند آب نوشیده است. فلسفه سیاسی کانت به آینده نسل انسان و جهان امیدوار است و فرایند تاریخ را به سوی پیشرفت و تکامل تدریجی می‌راند. جهان از یک سو با برپایی فدراسیون دولتهای آزاد، می‌تواند با گذر از وضع طبیعی به وضع مدنی در آید و به استقرار صلح پایدار در جهان یاری رساند. از سوی دیگر، هر چند تأسیس حکومت یگانه جهانی در دنیای امروز ناممکن به نظر می‌رسد، با این وصف، جهانیان می‌توانند آرمان حکومت یگانه جهانی را همواره در نظر داشته باشند و با تکاپوی فزاینده از رهگذر گسترش فرهنگ، اخلاق و مدنیت، در فرایندی درازمدت، گام به گام، در تحقق آن بکوشند. تلاش خستگی‌ناپذیر، مداوم و پویانده در راستای گسترش و تعمیق آزادی، خردگرایی، قانونمداری، دادگری، امنیت، صلح و در نهایت، برپایی حکومت یگانه جهانی، برای نسل بشر یک وظیفه اخلاقی به‌شمار می‌آید.

* این نوشتار، فشرده‌ای از رساله دکتری

۳۲. ارسطو، سیاست، ص ۴۵.
33. John Locke, *Second Treatise of Government*, pp. 18-20.

۳۴. روسو، قرارداد اجتماعی، صص ۵۵-۹.
35. Kant, *The Metaphysical Elements of Justice*, p. 57.

36. *Ibid.*

37. *Ibid.*, p. 55.

38. Kant, *Theory and Practice*, Reiss, p. 76.

39. Kant, *The Metaphysics of Morals*, Reiss, p.140.

۴۰. روسو، امیل، ص ۲۴۴.

41. Kant, *Perpetual Peace*, Reiss, pp. 93-5.

42. *Ibid.*, p. 97.

43. Kant, *Theory and Practice*, Reiss, p. 90.

44. Kant, *Perpetual Peace*, Reiss, pp. 112-14.

45. *Ibid.*, p. 105.

46. Kant, *Religion within the Boundaries of Mere Reason*, p.106.

47. *Ibid.*, p. 116.

48. *Ibid.*, p. 121.

49. *Ibid.*, p. 112.

50. Locke, *A Letter Concerning Toleration*, p. 43.

51. Kant, *The Contest of Faculties*, Reiss, p.17.

52. *Ibid.*, p. 186.

53. Kant, *Perpetual Peace*, Reiss, p. 115.

54. *Ibid.*

۵۵. یاسپرس، کانت، صص ۲۹۲-۳.

۵۶. آیزنبرگ، چهار مقاله درباره آزادی، صص ۲۳۳-۴.

57. Kant, *Critique of Pure Reason*, pp. 298-300.

58. *Ibid.*, pp. 301-3.

59. *Ibid.*, p. 493.

60. *Ibid.*, 629-44.

۶۱. کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۶۰.

۶۲. همان، ص ۷۲.

۶۳. همان، ص ۷۸.

۶۴. همان، ص ۱۰۹.

65. Kant, *Critique of Practical Reason*, p. 79.

۶۶. کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۸۱.

۶۷. همان، ص ۹۳.

68. Kant, *The Metaphysics of Morals*, p. 175.

69. Kant, *Critique of Pure Reason*, pp. 388-390.

۷۰. کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۶۰.

71. Kant, *The Metaphysics of Morals*, Reiss, p. 143. *Theory and Practice*, Reiss, p. 81.

72. Kant, *The Contest of Faculties*, Reiss, p.182.

نویسنده است با نام فلسفه سیاسی کانت؛ اندیشه سیاسی بر زمینه فلسفه نظری و اخلاق که پژوهش و نگارش آن در ۵۰۰ صفحه در سال ۱۳۸۱ به پایان آمده است و متن کامل آن در آینده انتشار خواهد یافت.

یادداشت‌ها

1. Hans Reiss, 'Introduction', *Kant; Political Writings*, p.15.

۲. ایمانوئل کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۹.

3. Immanuel Kant, *The Contest of Faculties*, Reiss, pp. 178-80.

4. *Ibid.*, p. 182.

5. Kant, *Critique of Judgement*, pp. 152-3.

6. Kant, *Perpetual Peace*, Reiss, p. 116.

7. Kant, *Theory and Practice*, Reiss, pp. 121-5.

8. *Ibid.*, p. 125.

9. Kant, *An Answer to the Question: 'What is Enlightenment?'*, Reiss, p. 54.

10. *Ibid.*, p. 55.

11. *Ibid.*, p.59.

12. *Ibid.*

13. Kant, *Theory and Practice*, Reiss, p. 14.

14. Kant, *The Metaphysics of Morals*, Reiss, p. 139.

15. Kant, *What is Orientation in Thinking?* Reiss, p. 247.

16. *Ibid.*

17. Kant, *Theory and Practice*, Reiss, p. 77.

18. Kant, *The Metaphysics of Morals*, Reiss, pp. 132-3.

19. Kant, *Theory and Practice*, Reiss, p. 75.

۲۰. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص ۵۲.

21. Howard Williams, *Kant's Political Philosophy*, p. 186.

22. Kant, *The Metaphysics of Morals*, Reiss, p. 139.

23. *Ibid.*, pp. 161-2.

24. Kant, *The Contest of Faculties*, Reiss, p.187.

25. Kant, *The Metaphysics of Morals*, Reiss, p. 143.

26. Kant, *Theory and Practice*, Reiss, p. 81.

27. *Ibid.*

28. Kant, *Perpetual Peace*, Reiss, p. 126.

29. Kant, *The Contest of Faculties*, Reiss, p.182.

30. Kant, *An Answer to the Question: 'What is Enlightenment?'*; Reiss, p. 55.

۳۱. افلاطون، جمهور، صص ۲۹۲-۳.

○ فلسفه سیاسی کانت

در پی هم‌آوایی و هماهنگی

میان قانون و اخلاق، آزادی

و امنیت، رضایت و اجبار،

فردگرایی و جمع‌گرایی،

خردگرایی و دین‌داری، و

پیوند میان شهر خدا و شهر

دنیاست.

- George di Giovanni, Cambridge University Press, 1998.
- _____, **The Metaphysical Elements of Justice**, trans. J. Ladd, New York, Bobbs Merrile, 1965.
- _____, **Anthropolgy form a Pargmatic Point of View**, trans. V.L. Dowdell, Southern Illinois University Press, Carbondale, 1978.
- _____, 'the End of all Things', **Religion with in th Boundaries of Mere Reason And Other Writings**, trans. and ed. Allen Wood and George di Giovanni, Cambridge University Press, 1998.
- _____, **Correspondence**, tran. and ed. Arnulf Zweig, Cambridge University Press, 1999.
- _____, **Idea for a Universal History With a Cosmopolitan Purpose**, trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S. Reiss, Cambridge University Press, 1991.
- _____, **An Answer to the Question: 'What is Enlightenment?'**, trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S.Reiss, Cambridge University Press, 1991.
- _____, on the Common saying: 'This My be True in Theory, but it does not Apply in Prac-tice', trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S.Reiss, Cambridge Uni-versity Press, 1991.
- _____, **Perpetual Peace: a Philosophical Sketch**, trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S.Reiss, Cambridge Uni-versity Press, 1991.
- _____, **The Metaphysics of Morals**, trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S.Reiss, Cambridge University Press, 1991.
- _____, **The Contest of Faculties**, trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S.Reiss, Cambridge University Press, 1991.
- _____, **Reviews of Herder's-Ideas on the Phi-losophy of the History of Mahkind**. trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S.Reiss, Cambridge University Press, 1991.
- _____, **Conjectures on the Beginning of Hu-man History**, trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Po-litical Writhings**, ed. by H.S.Reiss, Cam-bridge University Press, 1991.
- _____, **What is Orientation in Thinking?** trans. by H.B. Nisbet, **Kant; Political Writhings**, ed. by H.S Reiss, Cambridge University Press, 1991.
- Williams, Howard, **Kant's Political Phi-losophy**, New York, ST. Martin Press, 1983.
73. Kant, **Critique of Practical Reason**, p.133.

کتابنامه

۱. فارسی

- لرستلو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، کتابهای حبیبی، ۱۳۵۸.
- افلاطون، جمهور، ترجمه فواد روحانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- برلین، آیزایا، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸.
- روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرکزاده، تهران، شرکت سهامی چهار، ۱۳۴۷.
- ، امیل یا آموزش و پرورش، ترجمه غلامحسین زیرکزاده، تهران، شرکت سهامی چهار، ۱۳۵۵.
- کاسیرر، ارنست، فلسفه روشن اندیشی، ترجمه نجف دریابندری، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲.
- کانت، ایمانوئل، بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق، ترجمه حمید عنایت، علی قیصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
- میل، جان استوارت، رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- نقیب زاده، میر عبدالحسین، فلسفه کانت؛ پیدآوری از خواب دگماتیسم بر زمینه سیر فلسفه دوران نو، تهران، آگاه، ۱۳۷۴.
- یاسیرس، کارل، کانت، ترجمه میر عبدالحسین نقیب زاده، تهران، طهوری، ۱۳۷۲.

۲. انگلیسی

- Locke, John, **Second Treatise of Govern-ment**, ed. C.B. MacPherson, Indiana, Hackett, 1980.
- _____, **A Letter Concerning Toleration**, ed. P. Romanell, New York, Bobbs Merrill, 1955.
- Kant, Immanuel, **Critique of Pure Reason**, Trans. Norman Kemp Smith, London, Mac-Millan, 1987.
- _____, **Critique of Practical Reason**, Trans. and ed. Mary Gregor, Cambridge University Press, 1997.
- _____, **Critique of Judgement**, trans. James Creed Meredith., Oxford University Press, 1986.
- _____, **Groundwork of the Metaphysics of Morals**, trans. and ed. Mary Gregor, Cam-bridge University Press, 1997.
- _____, **Religion within the Boundaries of Mere Reason**, trans. and ed. Allen wood and